

زنان شوروی در متن آزادی بیان عقاید چه واکنشی نسبت به این بازسازی پدرسالاری نشان خواهند داد؟ از آن مهمتر چرا تاکنون، برخلاف اقلیتهای ملی، روشنفکران و هنرمندان، صدایی از آنها در رابطه با مسائل ویژه‌شان در نیامده است؟ و بالاخره، آیا گلاسنوست سی تواند امکان پیدایش ادبیات و جنبش فمینیستی را در شوروی فراهم آورد؟ پاسخ به این سؤالات، و یا بهتر بگوییم، حدسیاتمان درباره آنها، تنها با بررسی موقعیت زنان در قلمروهای عمومی و خصوصی و در ایدئولوژی و فرهنگ غالب بر جامعه شوروی ممکن است. در طی این بررسی می‌توانیم به تدریج هم به انگیزه و ماهیت پرسترویکای زنان پی برده، وسعت پذیرشش را از جانب آنان حدس بزنیم، و هم به عواملی که فعلاً مانع بروز صدای جمعی زنان است واقف شویم. در این رابطه می‌خواهم قبل از هر چیز یادآور شوم که بیش از ده سال پیش، یعنی در اواخر سالهای خفکان و رکود برژنفی، اولین نطفه‌های يك جنبش آزادیبخش زنان شوروی بسته شد و بعد در عرض یکی دو سال توسط مقامات رسمی سانسور و ترور رهبری پیشین در بطن «مام روسیه» خفه گردید. در نتیجه زنان شوروی برخلاف اقلیتهای ملی و مذهبی و دیگر معترضین که سازمانهای متشکل خود را از سالها قبل حفظ کرده، در متن گلاسنوست امکان روآمدن یافته‌اند، فاقد هر نوع سازمان مستقل خود بوده، مدت زمانی طول خواهد کشید تا دوباره بتوانند دور هم جمع شده، دست به اعتراضهای جمعی بزنند. این اولین دلیل سکوت فعلی زنان شوروی است.

جنبش فمینیستی قبل از گلاسنوست

در ماه سپتامبر ۱۹۷۹، گروهی از زنان لنینگراد به منظور انتشار يك نشریه غیررسمی و زیرزمینی (سامیزدات) ویژه زنان دور هم جمع شدند. [۲] مدتی بعد، برای اولین بار در تاریخ اتحاد شوروی، ده

نسخه از يك آلماناك فمینیستی به نام «زنان و روسیه» که حاوی شواهد، مدارك، اشعار و غیره بود، آماده و پخش گردید. مبتکر و ویراستار این آلماناك نویسنده و شاعری است به نام تاتیانا مامونووا. وی در سالهای دهه ۱۹۷۰، پس از آنکه نتوانست اشعارش را در روزنامه های رسمی به چاپ برساند، به جنبش هنرمندان ناسازگار پیوست. انتظار تاتیانا بر آن بود که در این جنبش وسعت دید و مخالفت با هر نوع امتیاز و تبعیض را بیابد. ولی خیلی زود دچار سرخوردگی شد؛ عده ای از مردان به اصطلاح مترقی عضو جنبش بر آن شدند که از لابلای نوشته های این زن بیش از حد نوعی به اصطلاح حقارت زنانه برمی خیزد، و بدین دلیل تصمیم گرفتند از «همدردی» با وی دست شویند. در واقع، آنچه که مامونووا را به سوی فمینیسم و ویرایش آلماناك «زنان و روسیه» سوق داد، نه تنها اعتقادش به وجود انقیاد زنان شوروی در تمام سطوح جامعه و فرهنگ رسمی، که از دست دادن توهمش نسبت به فرهنگ الکتروناتیو، و برخوردار نبودن از حمایت هنرمندان غیر رسمی و طردش از جانب جنبش معترضین بود. علاوه بر آن، آشنایی بعدیش با دیپلماتهای خارجی و دسترسی اش به مطبوعات غربی، که او را به اهمیت و جدی بودن جنبش دمکراتیک زنان واقف ساخت، نقش قابل ملاحظه ای در شکل گرفتن آگاهی فمینیستی او داشت.

تاتیانا مامونووا، مارینا اولیانووا، ناتالیا مالت سوا، و بسیاری دیگر از زنان روسی که قبلاً در جنبش معترضین فعالیت داشتند احساس کردند که يك آلماناك می تواند به همه زنان كمك کند تا تجربیاتشان را با یکدیگر در میان گذاشته، مشکلات و مسائل مشترکشان را دریابند. آنان معتقد بودند که از این راه می توانند موقعیت زبردست و اسفناك زنان روسیه و دیگر جماهیر شوروی را در خانواده، در محل کار، در کلینیکها و زایشگاهها بررسی کرده، به مبادله افکار درباره کیفیت زندگی خود و کودکانشان بپردازند. ولی به محض پخش ده نسخه اول آلماناك شماره يك، که هر کدام جداگانه تایپ شده بود، مامونووا از جانب ك.گ.ب. فرا خوانده شد و سرکوب بقیه نویسندگان این نشریه نیز شروع شد. بهزودی انتشار هر

نوع نشریه فمینیستی ممنوع شد. نسخه‌های شماره‌های آلماناک، که هر دو ماه یکبار برون می‌آمد، ضبط شده، دولت برژنف هر چه در قدرت داشت برای خاموش کردن فمینیستها به کار برد. در عرض دو سال بعد، به تدریج چهار تن از بنیانگزاران آلماناک به خارج از کشور تبعید شده، بقیه آنان یا محکوم به حبسهای طولانی مدت شدند و یا روانه بیمارستانهای روانی، در کنار سرکوب فمینیستها توسط ک.گ.ب.، رسانه‌های همگانی شوروی چاپ آلماناک را نادیده گرفته، هرگز نه نامی از این نشریه بردند و نه از فمینیستهایی که در آن مطلب نوشته بودند. دولت شوروی نیز هرگز در نزد عامه با ایده‌هایی که در آلماناک بیان شده بود درگیر نشده، وجود آن را نیز به اطلاع مردم شوروی نرسانید.

فمینیستهای شوروی با مخالفت و اعتراض جنبش معترضین نیز مواجه شدند. آنان در واقع معترضین درون جنبش مردسالار معترضین شوروی بودند. مامونوا می‌نویسد:

«به عنوان اولین نمایندگان فمینیسم نوین در روسیه، ما ناچار بودیم نه تنها با عدم درک و مخالفت مقامات دولتی، که با عدم درک و مخالفت جنبش معترضین نیز مقابله کنیم. ضربه خوردن از کسانی که فکر می‌کردیم دوستانمان هستند سخت تر است. دیروز من برای حقوق نقاشان غیر رسمی در کنار رفقایم مبارزه می‌کردم، و امروز آنان پشت سر من شایعه‌هایی درباره آلماناک ما و به‌خصوص درباره شخص من، که مبتکر این پروژه بودم، پخش می‌کنند. اول از همه، سروصدا پیچید که من «دشمن کلیسا» هستم، که این يك کینه توزی عمدی است، زیرا مذهب ارتدکس در میان جنبش معترضین وزنه سنگینی دارد... بر اساس سروصدای دیگری که برپا شده است و تخم نفاق میان ما می‌پاشد، من تنها به فکر خوشیهایم هستم و از دیگران ماهرانه استفاده می‌کنم. این فقط پلیس نیست که یقه شوهرم را گرفته، نقاشان ناسازگار (سازگاران نوین؟) نیز به منظور متقاعد کردن وی به موضعگیری علیه فمینیسم همین کار را می‌کنند.» (منبع ۱۸، ص ۲۶-۲۵).

علی رغم همه این مخالفتها و خصومت‌های رسمی و غیر رسمی،

بسیاری از شکایات و اعتراضاتی که در آلماناک «زنان و روسیه» بیان شده، در سراسر اتحاد شوروی عموماً موضوعات مورد بحث زنان بوده و هست؛ اینان وقتی با همسایگان و دوستانشان دور هم جمع می‌شوند، بجز در مورد اعتیاد به الكل و لابی‌گیری شوهرانشان، مشکلات پیدا کردن شیرخوارگاه و مهد كودك، نگرانی بر سر استاندارد و کیفیت زایشگاهها و بیمارستانها و مدارس، خستگی مفرطشان به دنبال روزها و شبها کار در بیرون از خانه و در داخل آشپزخانه به‌ندرت از مسائل دیگری سخن می‌گویند. در این رابطه، انتقاد فمینیستها نمی‌توانست دلیل اصلی تعقیب و حبس و تبعیدشان باشد. آنچه که در نوشته‌های اینان دولت برژنف را به وحشت انداخت، همانا صحبت از ایجاد «سازمان مستقل زنان» بود. در جامعه‌ای که همه سازمانها و گروه‌بندیها، و حتی ارگانهای دولت، تحت تسلط حزب کمونیست و ایدئولوژی و برنامه‌های آن قرار دارد، مقولاتی این چنین کاملاً مخرب تلقی می‌شود. و ابدأ بعید نیست که دولت گورباچف هم، در صورت پاگرفتن مجدد پنداره سازمانهای واقعاً مستقل زنان، برخوردی خصمانه، همانند آنچه که در قبال مطالبات اقلیتهای ملی دارد، نشان دهد؛ چرا که تسلط حزب کمونیست بر سازمانها و گروه‌بندیهای اجتماعی-سیاسی و فرهنگی در قالب طرحهای گلاسنوست و پرسترویکا به سؤال کشیده نشده است.

فمینیسم شوروی هم با جریانات کلی جنبش آزادیبخش زنان اروپا و آمریکا تفاوت زیادی دارد و هم با فمینیسم کلنتای و یا سالهای قبل از انقلاب اکتبر. ویژگی این فمینیسم در فریادهای پر از درد و پر از خواست است، در افشای تلخ به هیچ و پوچ بدل شدن زحمات و موفقیت‌های زنان شوروی است، در انکار پر از خشم تهمتهایی است که از زمان پیدایشش بدان نسبت داده اند. انتقادی که بر نوشته‌های فمینیستهای شوروی وارد است، نبود يك بررسی انتقادی است؛ هیچ تحلیلی از دلایل تضييع حقوق زنان و تبدیل مقارن رژیم پدرسالاری معمولی جامعه به يك فضای احلیل‌سالاری و زن‌ستیزانه به دست داده نشده است. انتقاد دیگری که بر این فمینیسم وارد است، بازگشت جناحی از آن به عناصر ارتجاعی عرفان مسیحیت است. دو شماره اول

آلماناک، حمله به پدرسالاری ستمگر را در کنار نوشته‌های پدرسالاری در مدح حضرت مریم و «پاکدامنی» قرار می‌دهد.

در واقع، جنبش فمینیستی اخیر شوروی شامل فلسفه‌ها و انشعابات مختلفی بود؛ یک جناح چپ بود، که مامونووا و الیانووا جزء آن بودند، به اضافه یک گرایش ناسیونالیستی ویژه جناح راست، که زنان ارتدکس روسی را در برمی‌گرفت. در نتیجه، با وجود آنکه قصد آلماناک فمینیستی فراهم کردن میدانی برای بیان انواع گوناگونی از عقاید بود، نقطه نظرها و شخصیت‌های متفاوت نویسندگان آن سازش ناپذیر نمودار شد. به طوری که در سال ۱۹۸۰ به شکل دو گروه متفاوت منجر شد. یک گروه به انتشار آلماناک «زنان و روسیه» ادامه داده، گروه دیگر، روزنامه «ماریا» را منتشر کرد. زنانی که کلوب و روزنامه «ماریا» (به یادبود حضرت مریم) را بنیان گذاشتند، مسیحیت را منبع و حامی فمینیسم‌شان می‌دیدند، و خیلی بیشتر از گروه مامونووا طرفدار پیدا کردند. از سوی دیگر، فمینیست‌های آلماناک معتقد بودند که کلیسا دشمن زنان بوده، پذیرفتن تجدید حیات کلیسای ارتدکس برایشان دشوار است. به عقیده مامونووا امکان این هست که برخی از زنان از طریق کلیسا به فمینیسم روی بیاورند، لیکن اکثریت زنان شوروی غیرمذهبی بوده، غیرمذهبی باقی خواهند ماند؛ مسیحی‌کردن جنبش فمینیستی زنان شوروی را از مسیر واقعی مبارزاتشان به در کرده، آنان را از خود بیگانه خواهد کرد. این تطبیق سریع گروه وسیع‌تر فمینیست‌ها با کلیسای ارتدکس در تضاد آشکار با توسعه ناسازگاری متقابل مذاهب پدرسالاری و رادیکال فمینیسم در غرب قرار دارد. دلیل چنین وضعی آن است که احترام به کلیسا نه تنها در میان جنبش معترضین، که در اقشار وسیع روشنفکران شوروی نیز ریشه دارد. به عنوان مثال الکساندر سولژنیتسین در نامه‌ای که به اعضای گروه «ماریا» نوشت، نسبت به جنبش آنان اظهار همدردی کرده، اذعان داشت که گرایش مذهبی گروه، آنان را از اساس از «فمینیسم سطحی غربی» جدا می‌کند (منبع ۱۹، ص ۱۰۱). در نتیجه، در جایی که هویت مذهبی گروه «ماریا» باعث پذیرش «فمینیسم» در میان جماعت معترضین شده، هویت

ضدمذهبی زنان گروه آلماناک و دفاعشان از ایده‌های سوسیالیستی، آنان را به «فمینیسم سطحی غربی» نزدیکتر می‌کند.

اعضای گروه ماریا با سقط جنین و روابط جنسی بیرون از ازدواج مخالف بوده، آن را مغایر با قانون الهی می‌دانند، حال آنکه مامونووا و مالت سوا از جنسیت آزاد زن سخن گفته، سقط جنین را يك حق غیر قابل انکار زن می‌دانند و کلاً در جستجوی درك این مطلب هستند که چگونه جامعه بینشهای ما را در مورد روابط شخصی‌مان شکل می‌دهد. ناگفته نماند که گذار ناگهانی از قرون وسطی به سوسیالیسم، بدون طی کردن يك مرحله دمکراسی بورژوایی و لاییک، بدون شك منشاء بسیاری از جنبه‌های خلاف متعارف این جنبش است.

با همه اینها، نقاط مشترکی نیز میان دو گروه آلماناک و ماریا وجود دارد: مخالفت با زنجیر کردن زنان به کارهای خانگی و ایستادنهای پایان ناپذیرشان در صف خرید، مخالفت با استبدادی بودن نهاد خانواده در شوروی، و تأکید بر آفرینش روابط نوین و برابر میان زن و مرد، حمله به معایب مردان مانند اعتیاد به الكل، فحاشی، انتقاد از رفتار غیرمسئول پدران و عدم حساسیت شوهران، اعتقاد به اینکه زنان، به خاطر تجربیات خاص زندگی‌شان خصوصیات معنوی چون نועدوستی و صلح طلبی و مخالفت با قدرت‌ورزی دارند که برای جامعه ارزش زیادی دارد، باید با یکدیگر همکاری کرده و يك آوای اجتماعی و سیاسی جدا از مردان داشته باشند. از اواخر سال ۱۹۸۰ به بعد، این دو گروه در خارج از شوروی نه با یکدیگر همکاری داشته‌اند و نه حتی هیچگونه تماسی. هر دو از ادامه تماس با زنانی که پشت سر گذاشته بودند سخن می‌گفتند، و برای مدتی توانستند حضورشان را در شوروی حفظ کنند. معه‌ذا، فعالیت اکثر فمینیست‌ها در مقابل سرکوب سبانه ك.گ.ب، کاهش پیدا کرد و به‌تدریج قدرتشان رو به زوال رفت. گرچه فمینیسم موفق به جمع‌آوری نیروی کافی در اتحاد شوروی به منظور تحمل سیل سرکوب ك.گ.ب، نشد، به نظر می‌رسد که تأثیر دیرپایی بر جنبش معترضین داشته است. از این پس برای مردان این جنبش مشکل‌تر است که درباره به قول خودشان «جنس ضعیف» برخورد از بالا داشته باشند؛ و برای

زنان نیز به عهده گرفتن نقشهای فعالتر و چشمگیرتر در جناح مخالف و مطرح کردن مسائل فمینیستی آسانتر خواهد بود. با این وجود، هدف آلماناک - برقراری ارتباط با دیگر زنان شوروی بود و نه اصلاح جنبش معترضین - و از این نقطه نظر کارشان چندان موفقیت آمیز نبوده است.

هنوز هم که بیش از چهار سال از گشایش فضای سیاسی و آزادی بیان و مطبوعات در شوروی می‌گذرد، زنان شوروی از ظهور و افول این جنبش اخیر فمینیستی در کشورشان بی‌خبرند. آزادی مطبوعات بدانگونه که در غرب می‌شناسیم تحقق پیدا نکرده است. عدم دسترسی مردم به مطبوعات غربی باعث شده که زنان شوروی با ادبیات فمینیستی غرب و جهان سوم کوچکترین تماسی نداشته باشند، و در نتیجه نتوانند شرایط ناپسaman زندگی خود را در پیوند با زنان جوامع دیگر و به ویژه در چارچوب توضیحات و تئوریهایی که از تجربه خود زنان برمی‌خیزد و عاری از ستمگری مردانه است تجربه کنند. این عامل دیگر سکوت و سکون زنان شوروی است.

شرایط زندگی زنان شوروی

آنچه که فمینیستهای شوروی در نوشتههایشان آورده‌اند بازتاب جامعی است که به نام اعطای آزادی به زنان فقط بار مسئولیتها و تبعیضات بیشتری را بر آنان تحمیل کرده است. در واقع، با آنکه اکثریت بالاتفاق زنان اتحاد شوروی، به پیروی از رهنمود مارکسیستی «بازگشت تمامی جنس مؤنث به تولید اجتماعی» به مثابه تنها شرط آزادی زن، در تولید و خدمات اجتماعی کشورشان شرکت کرده، از استقلال اقتصادی برخوردارند، لیکن این امر نه به معنای برخورداری آنان از برابری شرایط کار اجتماعی و دستمزد با مردان است، نه به معنای شرکت مردان در خانه‌داری و بچه‌داری و یا سوسیالیزه بودن این نوع کارها، و نه به معنای آزادی جنسی و تولیدمثلی جنس مؤنث. زنان شوروی در تولید و خدمات اجتماعی عموماً به کارهای زیردست و کم درآمد اشتغال دارند؛ مسئولیت انحصاری کارهای مجانی و

نامرئی خانگی که با وسایل ابتدایی وقتگیر و انرژی زدا صورت می گیرد بر دوششان سنگینی می کند؛ کارهای حمل و زایمان شان [۲] در بدترین شرایط بهداشتی و روانی و تحت کنترل سیاستهای جمعیتی دولت یا ملاحظات مذهبی مردان در جماهیر آسیایی و جنبش معترضین انجام می گیرد؛ به علت نبود آموزش امور جنسی و کمبود تنگ آور وسایل پیشگیری از حاملگی بالاجبار متحمل سقط جنینهای متعدد که سلامتی شان را به خطر می اندازد می شوند، در جماهیر مسلمان نشین به هنگام انعقاد ازدواج مورد خرید و فروش قرار می گیرند؛ بسیاری تن به فحشا می دهند؛ اگر مورد تجاوز جنسی قرار بگیرند با پیشداوریهای زن ستیزانه مردم روبرو می شوند؛ زندگی جنسی شان در نارضایتی و «سرد مزاجی» خلاصه می شود؛ و بالاخره منسوخترین مفاهیم «زنانگی» را که در فرهنگ و ایدئولوژی پدرسالاری رسمی و غیررسمی تبلیغ می شود درونی کرده اند.

کار مزدی اجتماعی

زنان شوروی بیش از ۵۱ درصد نیروی کار جامعه را تشکیل می دهند. این رقم از يك حداقل ۲۹ درصد در تاجیکستان که اکثر روستایی و مسلمان نشین است، تا به يك حداکثر ۵۵ درصد در جمهوری بالتیکی لاتویا که شهرنشین و صنعتی است می رسد (منبع ۲۴، ص ۱۱۱۷). به علاوه، زنان شوروی در تمام عمرشان کار کرده، در دورانی که فرزندان شان در حال رشد هستند مرخصی طولانی مدت از کار نمی گیرند، و بالاخره، اکثریت بالاتفاق آنان تمام وقت کار می کنند؛ به طور متوسط ۴۱ ساعت در هفته.

معذا، این میلیونها زن شاغل بهیچوجه به طور مساوی در سراسر همه بخشهای اقتصاد پخش نشده اند. اول آنکه، از میان ۶۵۰۰ نوع کاری که در شوروی آمارگیری شده، اشتغال زنان در ۵۰۰ قسم آن به پهنه به خطر افتادن امکان حاملگی ممنوع شده است (منبع ۸، ص ۱۲۸۴). محدودیتهای قانونی در مورد کار شبانه زنان و حداکثر باری که می توانند حمل کنند نیز وجود دارد. هیچ يك از این ممنوعیتها

رعایت نمی‌شود؛ ولی مسئله آن است که هر نوع محدودیت قانونی در احراز هر نوع اشتغال، تبعیض جنسی آشکاری است که آزادی انتخاب فردی زنان را محدود کرده، آنان را در مقوله‌های محدودی از مشاغل متمرکز ساخته، از این راه باعث گسترش بیشتر تقسیم کار میان زن و مرد می‌شود. دوم آنکه، زنان شوروی به میزان بسیار وسیعی در صنایع سبك و خدمات متمرکز شده‌اند. علاقه رژیم شوروی به استخدام زنان در مشاغل بخش تجاری از آن جهت است که این مشاغل، که اغلب به تخصص کمی نیاز دارند، تلاشهای کمتری طلبیده، به زنان امکان به کار بردن انرژی بیشتری در کار خانگی‌شان می‌دهد. خود زنان نیز برای «فائق آمدن» بر دشواریهای زندگی روزانه‌شان به این مشاغل روی می‌آورند. در بخش تجاری کارفرمایان نسبت به زنانی که به علت مسئولیتهای خانوادگی دیر به سر کار می‌رسند و یا زنانی که به دزدی محصولات (در صورت کار در مغازه) دست می‌زنند، «مساهله‌کاری» می‌کنند. دزدیهای زیادی، به ویژه در مراکز ارزاق، انجام می‌گیرد، و در درجه اول دزدی ودکا، بسیاری از زنان با اشتغال به این مشاغل امکان تصاحب کالاهای مصرفی را چه برای استفاده مستقیم و چه برای فروش مجدد برای خود فراهم می‌کنند - کالاهایی چون مواد غذایی که مجاری رسمی نمی‌توانند به مقدار کافی در دسترس عموم قرار بدهند (همانجا، ص ۲۸۲). در بخش خدمات نیز درصد معلمان و پزشکان زن خیلی بالاست، و دستمزد و اعتبار اجتماعی‌شان به همان میزان خیلی پایین، سوم آنکه، زنان از مشاغل مکانیزه، فنی تخصصی و سطح بالا، و کارهای اداری پرمسئولیت و واجد قدرت تصمیمگیری و حقوق مکفی و اعتبار اجتماعی به دور نگهداشته شده‌اند؛ و حقوق آنان به طور متوسط فقط ۶۵ تا ۷۵ درصد حقوق مردان است (منبع ۲۰، ص ۱۲). زنان اقلیتی از مدیران مدارس متوسطه، استادان دانشگاه، جراحان، قضات، و مدیران مؤسسات اقتصادی (یعنی کارهایی با حقوق بالا) را تشکیل می‌دهند؛ هر چه سطح مسئولیت کارها بالاتر می‌رود زنان نامرئی‌تر می‌شوند. پایین بودن میزان شرکت زنان شوروی در کارهای پرمسئولیت اداری و دانشگاهی، نظر به اینکه آنان ۵۹ درصد

متخصصین واجد تحصیلات عالیه را تشکیل داده، تحصیلکرده‌تر از مردان‌اند، غریب می‌نمایند. اشکال در آن است که آنان یا در رشته‌هایی که به کارهای کم مزد منتهی می‌شود اسم نویسی می‌کنند و یا خیلی اوقات سطح بالای تحصیلات و کارآموزی‌شان در اشتغال آنان منعکس نمی‌شود؛ ۴۰ درصد زنان واجد تحصیلات عالیه، در مقایسه با فقط ۶ درصد از مردان متخصص و تحصیلکرده در مشاغل کار می‌کنند که یا اصلاً تخصصی نمی‌طلبند و یا در سطح پایین تخصص است (منبع ۲۴، ص ۱۲۲). در نواحی روستایی نیز، وسیع‌ترین گروه زنان شاغل کارگران روزمزد کشاورزی هستند که کارشان یدی، فصلی، با سطح پایین تخصص و اغلب کمرشکن بوده، تابع کار ماشینهای کشاورزی است که تماماً تحت تسلط مردان قرار دارد. اکثریت بالاتفاق کارگران مزارع مرد بوده، امکان ترفیع زنان روستایی به دلیل ۵۵ ساعت در هفته کار در خانه و برخوردهای تبعیض‌گرایانه مردان در محل کار بسیار محدود مانده است. این زنان از این امر آشفته‌اند که علاوه بر کار در شرایط اسفناک، خود را آماج برخوردهای خشونت آمیز و وقیح سرکارگران و کارفرمایان مرد هم می‌یابند و به شدت خود را بی‌قدرت احساس می‌کنند (منبع ۱، ص ۱۸۸).

پیشرفت غریب اقتصاد دولتی شوروی، با تکیه مردسالاری‌اش بر گسترش صنایع سنگین و تکنولوژی فضایی و با انگیزه توسعه‌طلبانه‌اش به رشد صنایع نظامی - که تحت رژیم گورباچف به تدریج در حال تضعیف است - طوری عمل کرده که کار در این بخشهای اقتصادی به اصطلاح اساسی (که «مردانه» باقی مانده) از اجر و پاداش خیلی بیشتری از بخشهای دیگر برخوردار است. (۱۴) دلیل تمرکز افزاینده زنان در تدریس، طبابت، کارهای دفتری و خدماتی معمولی، مددکاری اجتماعی و فرهنگی، صنایع سبک و تولید کالاهای مصرفی، آن است که تحت تأثیر روابط و فرهنگ مردسالاری مردم و مقامات شوروی، نقشهای سنتی زنان در کارهای خانگی، پرستاری، آموزش و پرورش و تغذیه و بزرگ کردن کودکان و خدمت به شوهر تا سطح کارهای اجتماعی نیز گسترش و تعمیم یافته است. با «زنانه شدن»

کارهای اجتماعی مربوط به بهداشت و آموزش و تغذیه و رفاه اجتماعی، این مشاغل به نوبه خود تحت تأثیر همان فرهنگ و روابط، **بی ارزش و ثانوی و غیر تولیدی** تلقی گشته، از امتیازات مالی و اجتماعی کمتری برخوردار می‌شود.

مسئولیت‌های خانگی سنگین زنان شوروی انعکاس‌های آشکاری در شرکت آنان در زندگی اقتصادی (و سیاسی) دارد. زنان به جای آنکه مشاغل‌شان را بر پایه مانع‌ستیزی، علاقه، پاداش‌های مادی یا ساختار يك مشی حرفه‌ای انتخاب کنند، مجبورند که راحتی، نزدیکی به خانه و خدمات عمومی، و دسترسی به تسهیلات نگهداری از کودکان را مبنا قرار دهند. بسیاری از زنان در سر کار نگران مسئولیت‌های خانگی بوده، بدین لحاظ اغلب مشاغلی را برمی‌گزینند که مستلزم تلاش فکری کمی باشد. در صورت وقوع دردسری در خانه، از زن است که انتظار می‌رود از سر کار غیبت کند. زنانی که مشاغل وقتگیری را به عهده دارند، بردن کار به خانه و صرف اوقات اضافی در جلسات عمومی (یا سیاسی) را مشکل می‌پایند (منبع ۲۰، ص ۱۱۸).

با وجود همه این اشکالات عمده، شرکت وسیع زنان در اقتصاد شوروی به صورت امری برگشت ناپذیر درآمده است. اکثریت زنان این جامعه صرف وقت در خارج از خانه را بسیار مهم می‌دانند، مایل به ترك کارشان نبوده، می‌گویند که حتی اگر شوهرانشان به اندازه درآمد دو نفری‌شان هم پول در بیاورند کارشان را رها نخواهند کرد (منبع ۲۴، ص ۱۴۰). از سوی دیگر، زنان شوروی با وجود آنکه زندگی خود را مشکل‌تر از مردان قلمداد کرده، سطح زندگی‌شان را پایین‌تر از آنان می‌دانند، در مقایسه با مردان به طور قابل ملاحظه‌ای از شغلشان راضی‌ترند (منبع ۵، ص ۵۱). به عبارت دیگر، برخلاف انتظار میزان پایین دستمزد زنان شوروی و زبردست بودن مشاغل‌شان باعث ناراضایتی آنان از شغلشان نشده است. دلیل این امر احتمالاً رابطه میان رضایت و امنیت شغلی است. در شوروی کارهایی که از حقوق بالاتر برخوردارند و مسئولیت‌های سنگین‌تری می‌طلبند، ناامن‌ترین مشاغلند، و کارهای ساده کارگری از بالاترین میزان امنیت برخوردارند. اگر متغیرهای دیگر را مساوی فرض کنیم، زنان شوروی

از رضایت شغلی، که لاینفک کارهای پایین رتبه است، «بهره مندند» (همانجا، ص ۵۲). این امنیت شغلی، زنان را محافظه کارتر از مردان کرده، و به علاوه بی قدرتی ناشی از مقام اجتماعی پایینشان توقعات آنان را محدود می کند. این خرده محافظه کاری مخلوط با حس بی قدرتی دلیل دیگر عدم اعتراض جمعی زنان شوروی است.

شرکت در سیاست رسمی

با وجود شرکت وسیع زنان شوروی در تولید اجتماعی، آنان از قدرت سیاسی بسیار ناچیزی برخوردارند. نه تنها به میزانی کمتر از مردان درگیر فعالیتهای سیاسی رسمی هستند، بلکه نسبت زنان در درجات بالاتر سلسله مراتب سیاسی، چه در بنای حزب و چه در بنای دولت (شوراها) کاهش می یابد (منبع ۲۰، ص ۱۵). در میان رهبری سیاسی شوروی هیچ زنی در مقام قدرت وجود ندارد، و درصد زنان در کمیته مرکزی حزب کمونیست نیز خیلی پایین است؛ ۲ درصد (همانجا، ص ۱۶). در عوض، زنان به تعداد خیلی بیشتر در سطوح پایین و بدون قدرت ساختار سیاسی شوروی، نظیر عضویت حزب کمونیست و شوراهای منطقه ای و کومسومول و سندیکاها، دیده می شوند.

عوامل عمده عدم ارتقاء زنان در مراتب سیاسی عبارت است از عدم شرکت آنان در کارهای تخصصی و فنی و پردرآمد که پیش بایست ترفیع مشاغل سیاسی است، حضور افکار و احساسات و برخورد های زن ستیزانه و سنتی هم در بین مردم (چه زن و چه مرد) و هم در میان مقامات شوروی، مسئولیت انحصاری کارهای خانه داری و بچه داری که به زنان وقت و انرژی کمتری از مردان برای وقف خود به فعالیتهای اجتماعی-سیاسی می دهد، بی علاقه نسبتی زنان به سیاست - که کاملاً فعالیت مردانه است - و بالاخره، فعالیتهای شوراهای زنان که عملاً در جهت استحکام نقشهای سنتی زن و مرد عمل می کند. برجسته ترین جلوه بی علاقه زنان به سیاست پدرسالاری شوروی آن است که نبودشان در مشاغل عالیرتبه سیاسی باعث نگرانی خود آنان نیست.

عقیده رایج آن است که ضرورتی ندارد که خود زنان در مواضع قدرت سیاسی جای داشته باشند (منبع ۴، ص ۲۰۹).

یکی از توضیحات رسمی شوروی درباره نابرابری زن و مرد در قدرت سیاسی آن است که آگاهی سیاسی زنان هنوز عقبمانده‌تر از مردان است. و راه حل این مسئله نیز در ارتقاء آگاهی آنان از طریق شرکتشان در تولید اجتماعی تصور می‌شود؛ آگاهی سیاسی زنان نه به مثابه تجربیات ناشی از جنگ‌ونگی (۱۵)، که به مثابه تجربیات ناشی از طبقات دیده می‌شود. بنابراین در شوروی، بنا به نظریه رسمی جهت‌یابی ارتقاء آگاهی با جهت‌یابی فمینیستی، که معتقد به ضرورت يك جنبش مستقل زنان برای پرداختن به ستم‌های جنس‌گونه‌ای ویژه آنان و گسترش و بیان راسخ يك آگاهی نوین از ماهیت پدرسالاری زن بودن است، فرق دارد. از نقطه نظر رادیکال-فمینیستی، این استقلال لازم است چرا که نابرابری زن و مرد و تقسیم بشریت به دو جنس‌گونه‌ی «زنانه» و «مردانه» از ستمگری مردان ناشی شده، و عمده سرکوب زنان، به دلیل روابط نزدیکشان با مردان، بازنشاخته و درونی شده باقی مانده، از طریق تعاریف مردانه واقعیت ادراک می‌شود. در نتیجه، برای آنکه ارتقاء آگاهی سیاسی بتواند صورت گیرد، معنای خویشتن خود-تعریف‌شده زنان باید فضایی آزاد برای پدیدار شدن داشته باشد. از آن گذشته، نه فقط تولید، که یک‌یک قلمروهای زندگی زنان سیاسی‌اند. موضع اساسی رادیکال-فمینیسم آن است که «هرچه شخصی است سیاسی است». چنین برداشتی از سیاست می‌تواند هم زنان را قادر به ادراک خویش به مثابه افراد سیاسی کند - حتی اگر، به ویژه اگر، به سیاست مردانه که خیلی محدود و سرکوبگر است علاقه‌ای نداشته باشند - و هم تعریف مفهوم سیاست را تغییر دهد.

ولی علی‌رغم این تفاوت اساسی میان روی‌آوردهای مارکسیستی شوروی و رادیکال-فمینیستی، يك شباهت ظاهری میان آنان وجود دارد. هر دو، فعالیت اجتماعی زنان را، مانند تأسیس کودکان، يك شکل معتبر فعالیت سیاسی می‌انگارند. ولی در شوروی، این نوع فعالیت‌های غیررسمی و یا رسمی «سطح پایین» در چارچوب شوراهای

زنان، که هدف رسمی‌شان ارتقاء آگاهی آنان در جهت ایدئولوژی و برنامه‌های حزب کمونیست است، صورت می‌گیرد. چند نمونه از فعالیتهای این شوراهای عبارتند از برپا کردن کنفرانسهایی که در آن از نقش زنان در اقتصاد، سیاست خارجی شوروی و از این قبیل صحبت می‌شود، به اضافه فراهمی مشاوران زیبایی برای زنان! (همانجا، ص ۲۱۸). ارتباط کمی بین فعالیت شوراهای و ترفیع زنان در حزب کمونیست می‌توان یافت. شوراهای زنان توانسته‌اند آنان را حول تصمیمهای سیاسی و اقتصادی- اجتماعی مردان بسیج کنند. از دید مقامات شوروی، این بدان معناست که آگاهی زنان واقعاً ارتقاء یافته است. از زاویه رادیکال-فمینیستی آگاهی، چنین بسیج‌کردنی متناقض با آگاهی سیاسی زنان است. هیچ بسیجی بر سر مسائل عمده‌ای از قبیل مبارزه با سرکوب جنسی زنان و تجاوز به آنان، فراهم آوردن وسائل پیشگیری از حاملگی، و ایجاد مؤسسات نگهداری از کودکان در نواحی روستایی صورت نگرفته است. نه تنها یک تعریف از قبل تعیین شده از الویتهای سیاسی به زنان ارائه می‌شود، بلکه آن نوع تعریفی بدانان عرضه می‌شود که سمتگیری مردانه داشته، عموماً از تجربه‌های خود زنان بسیار به دور است، تحقیقات جامعه‌شناسان شوروی درباره زنان و نقشهای سیاسی، ناسازگاری مسئولیتهای سنتی زنانه و فعالیت سیاسی را نشان می‌دهد. با این حال، عمده فعالیت اجتماعی شوراهای زنان شامل بهبود همان مهارتهایی است که با تقسیم سنتی کار میان زن و مرد در پیوند است. از کارهای رایج شوراهای تشکیل کلاس برای یادگیری بافندگی، کروش، خیاطی، پخت و پز و نگهداری و اداره خانه است (همانجا، ص ۲۲۰). کار دیگر شوراهای زنان کمک به فراهم کردن تفریحات بعد از ساعات مدرسه برای کودکان و مراقبت از رفتار آنان است. در بسیاری از موارد، خود زنان فعال در شوراهای به عنوان «زن»، مسئول کارهای سنتی آن دسته از زنانی می‌شوند که به علت گرفتاری زیاد وقت انجام آنرا ندارند. در نتیجه، شوراهای زنان نقشهای سنتی آنان را ادامه داده، و تقویت می‌کنند.

زمینه همه این فعالیتها، علاقه مقامات شوروی به استحکام خانواده

هسته‌ای است. خانواده به مثابه «سلول» جامعه دیده شده، بنابراین کارکرد منظم آن حیاتی تلقی می‌شود. شوراهای زنان بی‌تردید منتقل‌کننده این ایدئولوژی خانواده طلب است. این ارزش ذاتی سیاسی‌شدن برای خود زن نیست که مهم است، بلکه اهمیتش برای نقش او به عنوان مادر، به عنوان پرورنده نسل آینده جامعه مردسالار سوسیالیستی است. از سوی دیگر، تقسیم جنس‌گونه‌ای کار، مردان را با قلمروی عمومی که شامل سیاست اجتماعی می‌شود پیوند می‌دهد، و زنان را با قلمروی خصوصی. به دنبال فعالیت‌های شوراهای زنان، برخی از مسائل قلمروی خصوصی وارد سطوح پایین حوزه سیاست شده است. ولی علی‌رغم اجتماعی‌شدن‌شان، این مسائل اساساً در گونه‌ای قلمروی زنانه باقی مانده‌اند، یعنی تقسیم سنتی میان عمومی و خصوصی عملاً بدون تغییر به یک تقسیم میان سیاست اجتماعی رده «بالا» و «پایین» تبدیل شده است. مسائل زنان شوروی، همانند خودشان، با این گونه رده بندی هر می‌روبرو است. تعریف سیاسی بودن زنان در محدوده شرکتشان در کار اجتماعی و در سازمانهای اجتماعی، خود تبدیل به مانعی می‌شود در راه طرح مسئله عدم حضور آنان در مواضع قدرت سیاسی. بدین ترتیب، تقسیم زندگی اجتماعی شوروی به دو جنس‌گونه‌ی «زنانه» و «مردانه» ادامه داشته، و فقط خط جدایی میان آنان است که جابجا شده است.

همه اینها حاکی از آن است که شوراهای زنان نه تنها قادر به فراهم کردن فضایی برای پیدایش آگاهی فمینیستی نیستند، بلکه با ترکیب تأکید نقش اقتصادی زنان و تقویت ارزشهای سنتی، در خدمت تداوم همان خصایصی از زندگی زنان هستند که مانع شرکتشان در سیاست رسمی می‌شود. شوراهای زنان هم مانع سیاسی‌شدن زنان به معنای محدود مارکسیستی آن شده‌اند و هم مانع سیاسی‌شدن‌شان به معنای وسیع فمینیستی آن. در نتیجه، زنان شوروی، از هر زاویه که نگاه کنیم، غیرسیاسی نگهداشته شده‌اند، و این دلیل دیگر خاموشی فعلی آنان در این اولین سالهای دوران گلاستوست است.

بیگاری خانگی

ورود گسترده زنان شوروی به نیروی کار مزدی با کاهش مقارن مسئولیتهای شان در خانه همراه نبوده است. از زن شوروی انتظار می‌رود، و خود او نیز به مقدار زیاد از خود چنین توقع دارد، که به موازات نقشهای تولیدی و اجتماعی‌اش، کارکردهای خانه‌داری و بزرگ کردن کودکان را نیز به عهده بگیرد. بنا به ایدئولوژی رسمی شوروی، همسر و مادر بودن «سرنوشت طبیعی» زن است، عدم توفیق در این نقشها به رشد شخصیت زن صدمه می‌زند. خود زنان هم این ایدئولوژی پدرسالاری را درونی کرده‌اند (منبع ۲۰، ص ۱۷). خانواده هسته‌ای اینک در شوروی به صورت يك هنجار درآمده، هر چند که الگوی خانواده گسترده هنوز در روستاها و در آسیای مرکزی یافت می‌شود، و خانواده تك سرپرستی نیز حدود ۱۱ درصد خانواده‌ها را تشکیل می‌دهد (همانجا). مردم شوروی همیشه با مشکلات عظیمی در تهیه مسکن روبرو بوده‌اند. گرچه هر خانواده به طور متوسط فقط ۵ درصد درآمدش را صرف پرداخت اجاره و خدمات شهرداری می‌کند، لیکن شرایط زیستی عموماً با جاتنگی و محدودیتهای عذاب آوری همراه است. در شهرهای متوسط فقط نیمی از خانه‌ها آبگرم دارند (همانجا)، و بسیاری از شهرنشینان حمام و آشپزخانه مشترك با همسایگان‌شان دارند.

تدارکات ناچیز و نامرغوب خدمات و لوازم مکانیکی و الکتریکی خانگی از يك سو، و امتناع مردان از عهده‌دار شدن سهم منصفانه‌شان از کار خانگی و نگهداری کودکان از سوی دیگر، زنان را ناچار کرده که علاوه بر ۴۱ ساعت کار مزدی بیرون از خانه، به طور متوسط ۴۰ ساعت دیگر را نیز صرف بیگاری نامرئی خسته کننده خانگی کنند. البته این مدت وقت در نواحی مختلف کشور متفاوت است؛ در شهرها، ۲۰ تا ۲۵ ساعت در هفته، در نواحی روستایی، که خدمات و لوازم خانگی ناچیز و خانواده‌ها خیلی پرجمعیت‌ترند، ۴۵ تا ۵۵ ساعت در هفته (منبع ۲۰، ص ۱۸). کمبودهای برخی از مواد غذایی و صنفای طولانی خرید جنبه‌ای از زندگی روزمره در شوروی است که اغلب خارجی‌ان از آن آگاهند. خرید غذا و مایحتاج دیگر وقتگیر و

پیچیده است. اجناس متفاوت در مغازه‌های متفاوت فروخته می‌شود و در نتیجه باید ساعتها از صف این مغازه به صف مغازه بعدی رفت و ایستاد. در هر مغازه هم، صف انتخاب اقلام خرید به صف پرداخت آنها ملحق شده، بعد به صف برداشت بسته‌ها می‌پیوندد. ولی این صنها نه تنها به علت قحطی نسبی آذوقه و مایحتاج است، که به دلیل کمبود کارکنان و عدم استناده از سلف سرویس و صندوق پرداخت واحد نیز هست. خود مصرف کنندگان نیز، احتمالاً به علت نداشتن یخچال یا کوچک بودن یخچال‌شان، هر روزه به بازار رفته، از خرید یکجا اجتناب می‌کنند. در هر صورت، این زنانند که باید تا دو ساعت در روز در این صنها ایستاده، تلاش زیادی برای اکتساب برنامه ریزی خوراک روزانه، پوشاک و نیازهای دیگر خانوادگی به خرج دهند. بازهم تکیه مردسالارانه بر پیشرفت صنایع سنگین و ثانوی شمردن توسعه خدمات و لوازم مصرفی خانگی به میزان بسیار زیادی مسئول این بی‌کفایتی‌ها بوده و هست. امروزه اکثر آپارتمانهای مسکو و لنینگراد دارای یخچال، و اقلیتی از آنان دارای ماشین رختشویی‌اند. این یخچالها کوچک‌اند و ماشینهای رختشویی نیز ابتدایی و کار با آنها مستلزم کار دستی زیاد است. اغلب زنان در وان حمام رختشویی می‌کنند، روی فر خوراکپزی تك آتشخوان غذا می‌پزند. در سالهای اخیر تعداد کالاهای دیرپای مصرفی مانند یخچال، ماشین جارو کشی و رختشویی در شهرهای بزرگ کمی افزایش یافته و کوششهایی نیز در جهت تأسیس دکهای فروش غذا در محل کار و بهبود عرضه غذای پیش آماده و حاضر برای پخت از قبیل وارد کردن شامهای تلویزیونی از فنلاند) به خرج داده شده است. فراهمی خدمات بیرون از خانه نیز مانند نهارخوریهای عمومی کماکان ناکافی و کیفیتشان بد است. رختشوییخانه‌ها و خشکشوییها سرویس نامرغوبی ارائه می‌دهند و آماده شدن رختها مستلزم انتظاری بس طولانی است.

تسهیلات نگهداری از کودکان در مقایسه با استانداردهای بین المللی نسبتاً وسیع است و میزان نزولی زاد و ولد نیز پیدا کردن جا در این مؤسسات را آسان‌تر کرده است. با این وصف، مردم و مقامات شوروی به این امر معترفند که برای پاسخ به تمامی نیاز موجود به

اندازه کافی شیرخوارگاه و مهد کودک و کودکان وجود ندارد. فقط حدود ۴۵ درصد کودکان سنین ماقبل مدرسه (از دو ماهگی تا ۷ سالگی) در این نهادها جا دارند. حدود ۷۰ درصد این مؤسسات، ۵ یا ۶ روز در هفته باز است و ۹ یا ۱۲ ساعت در روز آماده نگهداری از کودکان است. ولی در روستاها، بسیاری از زنان کودکانشان را فقط می‌توانند در مهدکودکهای موقتی که در مواقع اوج کار فصلی کشاورزی برپا می‌شود جای دهند. کلاسهای مهد کودکها و کودکانهای شوروی پرجمعیت (۲۵ تا ۳۵ کودک)، استاندارد بهداشتی اغلب آنها خیلی پایین است (منبع ۲۴، ص ۱۲۲). به علاوه، کارکنان این نهادها - پیرزنان یا زنان میانه‌سال آماتوری که دستمزدهای ناچیز دریافت می‌کنند - اغلب اوقات به اعمال فاسدی مانند برداشتن غذای کودکان دست می‌زنند (منبع ۱۶، ص ۱۱۲-۱۱۳). بدین دلایل، بعضی از مادران مایل به گذاشتن کودکانشان در آنجا نیستند. این مادران، یا مادرانی که جایی برای کودکانشان پیدا نکرده‌اند و یا آنها که به تنهایی قادر به مقابله با همه مسئولیتها نیستند، از مادربزرگها (بابوشکا) برای نگهداری از کودکان و ایستادن در صفا استفاده می‌کنند. البته در مواردی که «بابوشکا» با کودکان زندگی می‌کند، کوچکی ساکن شهری هم‌مسکنی سه نسل را مشکل می‌کند، ولی در هرصورت کمکش پرارزش است، و این مبنای نوعی همدردی میان زنان فامیل شده است. شهریه مؤسسات پیش از مدرسه پایین است، ولی برای خانواده‌های کم درآمد یا آنها که فقط يك نان آور دارند یا صاحب چندین کودک کم سن و سال هستند، بخش عمده‌ای از بودجه خانوادگی را تشکیل می‌دهد. و بالاخره، یکی از اشکالات عمده سیستم سراسر شوروی رویداد بیماریهای مکرر و اپیدمیهای امراض مسری، به ویژه آنفلوآنزا، در میان کودکان کم سن و سال است.

می‌توان پرسید این میلیونها شوهر و پدر در شوروی زمانی که از سر کار به خانه باز می‌گردند چکار می‌کنند؟ پاسخ قابل پیش‌بینی به این سؤال این است که «خیلی کم». مردان به طور متوسط فقط ۱۵ تا ۲۰ ساعت در هفته - یعنی کمتر از نصف وقت زنان - صرف کارهای

مربوط به خانه و خانواده (عمدتاً تعمیرات كوچك خانگی) می‌کنند (منبع ۲۰، ص ۱۸)، این عدم تعادل، وقت کمی برای تفریح زنان، خودآگاهی آنان و شرکتشان در فعالیتهای بیرون از خانه باقی می‌گذارد. از سوی دیگر، زنان شاغلی که صاحب فرزند هستند ولی شوهر ندارند، بین ۲ تا ۸ ساعت در هفته کمتر از مادران شاغلی که شوهر دارند به بیگاری خانگی می‌پردازند (همانجا). این واقعیت که مادران مجرد وقت بیشتری برای تفریح دارند، بار اضافی سنگینی را که ازدواج و خدمت به شوهر از لحاظ وقت و تلاش بر دوش زنان می‌گذارد نشان می‌دهد. در مورد مردان، ازدواج تفاوت کمی در اوقات کلی تفریحاتشان به وجود آورده، و در واقع به نظر می‌رسد که حتی بعضی از تفریحات انفعالی آنان را، مانند تلویزیون نگاه کردن و روزنامه خواندن، افزایش می‌دهد. به طور کلی وقت آزاد شوهران دو برابر زنان است (منبع ۱۵، ص ۱۸۹).

در حال حاضر در شوروی، تمام وقت و انرژی زنان معطوف بقای خود و بچه‌هایشان می‌شود. آنان باید دست تنها و بدون کمک مردان، با ابتدایی‌ترین وسائل و با کمبود خوراک و پوشاک به خود و شوهر و بچه‌هایشان برسند. **زنان شوروی نه وقت فکر کردن دارند و نه نای پرداختن به گلاسندوست و بیان محرومیتها و مطالباتشان.** و این بدون شك عمده‌ترین عامل خاموشی آنان است.

زندگی جنسی

در اتحاد شوروی، شکاف عمیقی چهره واقعی مسائل جنسی را، که زیر پرده ایدئولوژی رسمی پنهان شده، از ظواهر آن جدا می‌کند. در دوگانگی شخصیت، تضاد میان رفتار اجتماعی و رسمی مردم و رفتار خصوصی و پنهان‌شان، خیلی بیش از کمبود آزادیهای سیاسی و فردی، به روح و بدن و جنسیت زن (و مرد) شوروی لطمه می‌زند. در دوران استالین، ایدئولوژی رسمی سکس را از سرزمین شوروی طرد کرده بود. زن شوروی باید يك نوع آبر زن می‌بود که فعالیت جنسی‌اش، که به حداقل اکید و به عنیف‌ترین نموده‌هایش

تتلیل یافته بود، فقط باید در خدمت استحکام «خانواده سرخ شوروی» و اقتصاد سوسیالیستی قرار می‌گرفت. در پیکرنگاری رسمی همیشه مسلح به تفنگ یا داس و قهرمانی عاری از جنسیت بود؛ و اگر اتفاقاً پستانش را نشان می‌داد، می‌توان مطمئن بود که این شجاعت فقط در رابطه با هدف والای شیردادن به يك «پیشگام» آینده وطن سوسیالیستی پذیرفته می‌شد. این خصیصه اساسی رژیم، با وجود گذشت زمان و غیراستالینی شدن رژیم (و نه مردم)، هنوز در جامعه شوروی پایدار است. ممنوعیت و سکوت درباره ابعاد واقعی جنسیت تبدیل به طبیعت ثانوی زن (و مرد) این سرزمین شده است. «در شوروی، سرکوب جنسی زن به گونه‌ای است که وی ممکن است با دیدن بدن برهنه از هوش برود» (منبع ۲۶، ص ۱۲). زندگی جنسی زن شوروی در نارضایتی جنسی، فرونشاندگی عمیق جنسی و به ویژه مقاومت در مقابل قدرت طلبی و سادیسم جنسی مرد، از راه توسل به «سرد مزاجی»، خلاصه می‌شود.

در روابط دگرجنسی‌خواهی زنان، که تنها نوع جنسیت قابل قبول در جامعه احلیل سالار شوروی است، «زن کم تجربه، و خیلی انفعالی است، مرد بدون ملاحظه، اغلب خشن و شتابزده است. مرد در اغلب موارد فکر می‌کند کافی است احلیلش وارد مهبل شود تا زن فوراً خود را لبریز از سعادت احساس کند. اگر اینطور پیش نیاید یا لااقل اگر این سعادت به چشم نخورد، از کوره دررفته، یا احساس خمودگی می‌کند. از آنجا که نمی‌داند زن نواحی شهوتزای دیگری غیر از مهبل دارد، به هیچ نوازش پیشینی دست نمی‌زند؛ پس از انزال، با عجله از سواری‌اش پایین آمده، پشتش را به زن می‌کند و می‌خواهد.» (همانجا، ص ۱۶). چنین است تابلوی کلی جنسیت رایج در شوروی. «اکثریت مردان از امکان ارگاسم بظری به کل بی‌خبرند. زنان به نوبه خود، جرات نمی‌کنند در این باره با شوهرشان صحبت کنند. هر چه که به سکس و از آن بیشتر به تکنیک (جنسی) مربوط باشد شرم‌آور تلقی می‌شود، به طوری که ... مرد آنچه را که به زن لذت می‌بخشد نمی‌شناسد، یا به ندرت می‌شناسند. در این شرایط، شکی نیست که نزدیکی جنسی نه از ظرافت برخوردار است و نه از

تخیل. (...). زن و مرد بدن یکدیگر را نمی‌شناسند، و از بدن خویش شرمندehاند.» (همانجا). بازی شهوانی و تفنن از نزدیکی جنسی «م شروع» طرد هستند. سخن گفتن از لذت شهوانی در بین زن و مرد متأهل مخالف نزاکت است. کوچکترین تفننی هرزگی به حساب می‌آید. (همانجا، ص ۹۷).

در متن عقیماندگی هنر عشقبازی، ارگاسم يك امتیاز منحصرأ مردانه باقی می‌ماند. روابط جنسی تنها موقعی سرشار از لذت خواهند بود که هر دو شريك به ارگاسم برسند. و این مستلزم آن است که مرد، که زودتر به تهییج در می‌آید، صبوری زیاد، توجه و ظرافت و حساسیت به خرج دهد. آنچه که کامجویی خوانده می‌شود، به معنایی استعداد بشر در «طولانی کردن لذت»، افزودن بازیها و نوازشهاست که تا حدودی کنترل عمل جنسی را به منظور لذت دو جانبه ایجاب می‌کند. حال آنکه در اتحاد شوروی، «نگهداشتن خود» يك عمل «غیراخلاقی» دانسته می‌شود. در اغلب مواقع، تنها هدف عمل جنسی بین زن و مرد، انزال مرد است، که ارگاسمش تنها بدان تقلیل می‌یابد (همانجا، ص ۹۸). ارگاسم زنانه اصلاً حق حیات ندارد.

در شوروی، جنسیت مردانه مکمل مناسب انفعال زنانه است؛ «اثبات زور» است. این اثبات زور به نوبه خود به مثابه يك نمایش، هدنی در خود، کار می‌کند. در این نوع روابط، مرد به دنبال عشقبازی نیست، در جستجوی لذت عشقی نیست، به دنبال اثبات آن است که توانایی جنسی دارد. در بسیاری از موارد، این اثبات زور به آسانی به پرخاشجویی و حالت تجاوز به زن تبدیل می‌شود. حتی اگر زن احساس لذت کند، باید به «مقاومت» تظاهر نماید. «زنی که مقاومت می‌کند» و بعد مرد مقاومتش را درهم می‌شکند - به عبارت روشن تر زنی که مورد تجاوز قرار می‌گیرد - يك الگوی رایج جنسی در شوروی است (همانجا، ص ۱۱۰). زنان سراسر شوروی هنوز هم مانند گذشته كتك می‌خورند. گاهی مشت و لگد يك پیش درآمد ضروری نزدیکی جنسی است؛ دعوا به کمدی بدل شده، در رختخواب به اتمام می‌رسد. در اینجا سنت قدیمی دگرآزاری - آزاریذیری sado-masochism میان مرد و زن را، که برطبق آن

مردی که زنش را دوست ندارد نمی‌زندش، می‌پاییم. حتی در زبان روسی مدرن يك اصطلاح خیلی رایج برای بیان نزدیکی جنسی وجود دارد که معنای اولش «زدن» trakhnout است (همانجا، ص ۱۰۱). اشکال دیگر جنسیت زن از جانب جامعه احلیل‌سالار شوروی طرد می‌شود. استمناء در نزد دخترچپگان و زنان، که در همه محیطهای اجتماعی رواج دارد، به نظر اغلب مردم عملی است بیمارگونه و غیراخلاقی. مطبوعات هرگز صحبتی از همجنس‌خواهی نمی‌کنند، و در میان مردم هم فقط صحبت از همجنس‌خواهی مردانه می‌شود. زنان حتی در میان خود حرفی از این موضوع نمی‌زنند، غیر از بعضی از گروههای خیلی منفرد. در میان جنبش معترضین نیز همجنس‌خواه بودن، به ویژه همجنس‌خواهی زنانه، يك افتضاح و بدنامی است. در جامعه شوروی، «زن خوب» زن عاری از هر نوع جنسیت است. ولی اشکال اساسی در مورد همجنس‌خواهی زنانه در شوروی آن است که زنان همجنس‌خواه الگوی زوج سنتی را احیا می‌کنند؛ یکی نقش مردانه را بازی کرده، «بالا» خوانده می‌شود، و دیگری نقش زنانه را به عهده گرفته، «پایین» نامیده می‌شود (منبع ۷، ص ۱۵۵). اینان از احلیل‌سالاری زوج دگرجنس‌خواه تقلید کرده، در جماعات حاشیه‌ای زندگی می‌کنند و علاقه‌ای به فمینیسم ندارند. معه‌ذا، مارینا اولیانووا آنان را بالتوه فمینیست می‌داند و معتقد است اگر آلماناک را می‌خواندند می‌توانستند همدوش نویسندگان آن مبارزه کنند. به قول او «به نظر من همجنس‌خواهی باید برای زنان آزادی خیلی زیادی بیاورد؛ آزادی بدنی، اخلاقی، معنوی. ولی در اینجا گفتن اینکه من موافق آزادی این نوع عشق میان زنان هستم واقعاً مشکل است.» (منبع ۲۲، ص ۱۶۰).

جنبه دیگر زندگی جنسی زنان شوروی، پارساگرایی مزورانه‌ای است که بر زندگی روزانه‌شان حکمفرماست. بر طبق قوانین شوروی می‌توان هر شخصی را که «انگل» دانسته شود، یعنی کسی که نتواند نشان دهد شغل ثابتی دارد، از شهر بیرون کرد. بدین ترتیب، پلیس، نامه‌های بی‌نامی دریافت می‌کند که زنان جوانی را که مردان را در خانه‌شان می‌پذیرند افشا می‌کند. زنان جوان متعددی به نام رفتار

غیراخلاقی از شهر بیرون رانده می‌شوند. افشاگران معمولاً همسایه‌هایی هستند که می‌خواهند با آنان تسویه حساب کرده، کینه ورزی‌شان را ارضا کرده، در عین حال اطمینانی را هم در آپارتمان مشترک خالی کنند. دو نکته را باید در مورد این «نظم اخلاقی» خاطر نشان کرد. یکی آنکه قربانی اصلی این نظم، زن شوروی است که محکوم به رعایت تقواست، و از این نقطه نظر، آزادتر از يك قرن پیش نیست. دوم آنکه، حوزه‌هایی در زندگی اجتماعی وجود دارد که در آن رژیم و اکثر مردم طرز فکر مشترك دارند؛ عشاق نه تنها از جانب رژیم لعن و نفرین می‌شوند، بلکه تحت پیگرد اخلاق‌گرایان فی‌البداهه هم هستند. این پاسداران غیور تقوای زنان جوان، در همه جای کشور یافت می‌شوند. اگر زن و مردی دم در خانه همدیگر را ببوسند، پاسبان با خشم زیاد به سوی‌شان می‌شتابد. در پارکها و میدانها، همیشه بازنشسته‌ها، از زن و مرد، نشسته‌اند تا یادآور رعایت اخلاق شوند. بوسیدن یکدیگر در خیابان غیراخلاقی است، به ویژه اگر در مقابل نگاه پاک و عفیف کودکان صورت بگیرد که نباید شاهد صحنه‌های این چنین شرم‌آوری باشند. لذت از آپارتمانها، خیابانها و هتلها بیرون رانده شده است. جامعه جایی برای عشاق باقی نمی‌گذارد. برای اینان گرفتن اطاق در هتل غیرقابل تصور است. بدین ترتیب، در این جامعه سوسیالیستی، «عشق» برخلاف آنچه که جوانان کمونیست سالهای ۱۹۲۰ می‌خواستند، «آزاد» که نشده هیچ، حق حیات را هم از دست داده است؛ سوسیالیزم پدرسالاری کارش به کشتن فرد و تحقیر عشق جنسی کشیده است. پارساگرایی مزورانه فرهنگ شوروی کارکرد دیگری هم دارد که عبارت‌است از پوشیده نگه‌داشتن میزان خیلی بالای تجاوز جنسی به زنان و انفعالی نگه‌داشتن اینان در برابر آن. مارینا اولیانووا، در آلماناک فمینیستی می‌گوید: «در اینجا، زنان با دروغ تربیت می‌شوند. به همین دلیل برای‌شان مشکل است که با هم علیه مردان، علیه سرکوب جنسی، علیه سرکوب اجتماعی مبارزه کنند. در جامعه ما، صحبت کردن از تجاوز جنسی غیرممکن است؛ اساساً هرگز مطرح هم نمی‌شود، گویی که چنین پدیده‌ای در جامعه ما وجود ندارد. در هر یکقدمی، تجاوز جنسی صورت می‌گیرد؛ هیچ زنی

نمی‌تواند از اینکه هرگز کاری با تجاوز نداشته است، به خود بی‌الد، ولی حرفی از آن زده نمی‌شود... زنان از آن شرم دارند.» (همانجا، ص ۱۵۸).

در مورد فحشا، قوانین جزایی شوروی برای جاکشی حداقل ۵ سال زندان تعیین کرده، ولی حرفی از فواحش نمی‌زند، چرا که از نظر مقامات، در يك رژيم سوسیالیستی فحشا نمی‌تواند وجود داشته باشد. زنان فاحشه را به عنوان «انگل» از شهر بیرون می‌کنند. تعداد جاکشها، برخلاف فواحش، خیلی کم است. فحشا اشکال ویژه‌ای به خود گرفته که با شیوه زندگی شوروی تطابق دارد. فواحش معمولاً به يك دسته ارباب رجوع ثابت که تا بیست نفر می‌رسد وابسته می‌شوند. اینان را در اطاق یا آپارتمان خود می‌پذیرند، و گاهی مانند کارگران، دستمزدشان را در آخر ماه می‌گیرند. نوع دیگر فحشا «فحشا دولتی» است؛ مشتری نه از جیب خودش، که با واسطه جیب دولت پول فاحشه را می‌پردازد. به عنوان مثال، رئیس يك کارخانه سکرتر جدیدی را که تنها کارش هم‌خوابگی با اوست استخدام کرده، دولت حقوق فاحشه را می‌پردازد. رئیس می‌تواند وقتی از يك فاحشه سیر شد، بیرونش کرده، فاحشه دیگری به جایش بیاورد. (منبع ۲۶، ص ۲۳۲).

امروزه با وجود گفتارهای محافظه‌کارانه رژیم درباره جنسیت، يك نوع آزادی جنسی نسبی در میان مردم در حال گسترش است. نهاد خانواده عملاً به زیر سؤال برده شده (میزان بالای طلاق و تولدهای بیرون از ازدواج)، و روابط جنسی پیش از ازدواج و بیرون از ازدواج امری رایج شده است (گرچه با مخفی‌کاری همراه است). نیمی از زنان متأهل پیش از ازدواج رابطه جنسی داشته‌اند و اکثرشان با بیش از يك مرد (همانجا، ص ۱۲۴). در شهرهای بزرگ اروپایی، بسیاری از دختران اولین تجارب جنسی‌شان را از سن ۱۴، ۱۲ و حتی ۱۲ سالگی شروع می‌کنند، ولی در آسیای مرکزی و قفقاز، همه دختران باید تا شب عروسی بکارتشان را نگهدارند، و امکان اینکه برادران یا پدر يك عروس به اصطلاح بی‌حیثیت برای نجات نام و آبروی خانوادگی دست به چاقو ببرند خیلی زیاد است (همانجا، ص

(۱۲۵). نیمی از زنانی که می‌گویند از ازدواج‌شان راضی‌اند، داشتن روابط بیرون از ازدواج را امری عادی می‌دانند، و این يك انقلاب واقعی در افکار زنان است (همانجا، ص ۱۴۵). ولی در نزد آنان، جنسیت بیرون از ازدواج در اغلب موارد پژوهش لذت جنسی نیست، که نوعی انتقام علیه بی‌رنگی و سختی زندگی، علیه نارضایتی جنسی، و يك شیوه اثبات وجود خود است، پژوهش مفری است که به آنان اجازه گریز از یکنواختی زندگی روزانه را که خردشان می‌کند بدهد (همانجا، ص ۱۴۸).

برخورد مقامات شوروی در برابر این تغییرات عبارت از نفی واقعیات است. با وجود پذیرش سستی پیوندهای خانوادگی، هنوز هم رسماً گفته می‌شود که زوج شوروی خوشبخت‌ترین زوج روی زمین است و یا روابط بیرون از ازدواج اصلاً وجود ندارد. در چنین شرایطی، در هر سطحی از زندگی زنان (و مردان) شوروی این دوگانگی شخصیت، این مصالحه مشکل میان رفتار واقعی آنان و سیمای ایدئولوژیکی که بر آنان تحمیل می‌شود، حتی اگر دیگر بدان معتقد نباشند، یافت می‌شود. از جانب دیگر، جهالت بهت آور مردم شوروی درباره مسائل جنسی نه تنها به علت نبود آموزش جنسی است، که مسئولیت آن با دولت است، بلکه بیشتر نتیجه ممنوعیت جمعی است که بر سکس سایه افکنده است. میخائیل استرن «پارساگرایی ستیزه طلب و افشاگر» را مسئول تاريك اندیشی غالب در شوروی درباره مسائل جنسی، و نیز مسئول «ابهامات و نگرانیهای زندگی خصوصی و عاطفی و جنسی»، می‌داند. این نوع دوگانگیها و ابهامات و نگرانیهاست که زنان شوروی را از درك و تحلیل سرکوب جنسی فردی‌شان در يك چشم انداز جمعی فمینیستی بازداشته است.

کار اجتماعی حمل و زایمان

دولت شوروی سنتاً علاوه بر دخالت دائمی مستقیم و غیرمستقیم در کار تولید مثلی زنان و تنظیم میزان زادوولد (برای افزایش میزان جمعیت و نیروی کار مزدی)، در مراحل بهبود شرایط زندگی آنان را

نیز مورد نظر قرار داده است. متأسفانه نظام پزشکی شوروی در این زمینه به همان اندازه که مسئله حل کرده اریشه کنی میزان سرسام آور مرگ و میر اطفال و زنان زائو، مسئله هم ایجاد کرده است. کیفیت سلامتی زنان بد بوده، میزان مرگ و میر اطفال در مقایسه با دیگر کشورهای صنعتی در حال افزایش است (منبع ۱۲، ص ۱۴۶). دیگر مسائلی که در شرایط کار حمل و زایمان به وجود آمده اند عبارتند از: تعداد ناکافی پزشکان و کارکنان زایشگاهها؛ بی‌عاطفگی و برخوردهای خشن و لاپرواکی آنان (با وجود آنکه اکثراً زن هستند) به دلیل دستمزد ناچیز و شرایط بد کارشان و بی‌پرستیژ بودن شغل طبابت؛ اتکاء مطلق بر دارو و تکنولوژی؛ فراهم نکردن حداقل رفاه زنان زائو مانند لااقل یک دوش در مدت اقامتشان؛ انتظارهای طولانی در کلینیکهای پیش زایمان؛ جلوگیری از شرکت مادران در تصمیمگیریهای مربوط به چگونگی کار حمل و زایمان؛ جلوگیری از حضور آشنایان زن در جریان زایمان و حتی از ملاقات زائو در طی هشت تا ده روز اقامتش در زایشگاه (همانجا، ص ۱۷۲-۱۴۵).

تضاد بارزی که در شرایط دار تولید منلی رمان شوروی به چشم می‌خورد آن است که با وجود تبلیغات دولت در جهت افزایش زادوولد، اهمیت تولید مثل به مثابه یک رویداد اجتماعی به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ و احترامی برای خواستهای زنانی که می‌خواهند بر زایمانشان کنترل داشته باشند و با حداقل کمک طبی و حداکثر کمک روانی و عاطفی بچه بزنند وجود ندارد. موضع حرفه پزشکی آن است که زنان با این خواستها منافع خود را برتر از منافع نوزاد قرار داده، خودخواه و عاری از حس مسئولیت‌اند. این بینش نمی‌تواند دریابد که زنان به همان اندازه متعهد زایمان بی‌خطرند؛ و دانشی درباره بدنشان دارند که قابل دسترسی به اهل حرفه نیست؛ ولی می‌تواند راهنمای حاملگی و کمک در زایمان باشد. کمال مطلوب آن است که پزشکی مدرن زنان را تشویق به استفاده از این دانش کرده، در عین حال اطلاعاتی دقیق درباره پراتیکهای طبی رایج (تکنولوژی، دارو، مواضع زایمان) بدهد تا آنان بتوانند به درستی انتخاب کنند. این راه وسیله ایجاد خدمات کمکی برای امور غیرمترقبه طبی نیز

هست. ولی متأسفانه در شوروی از زمان انقلاب سوسیالیستی پدرسالاری تاکنون، گسترش طب علمی از راه غیرقانونی کردن کارهای مامایی و سقط جنین توسط زنان شغادهنده به نام «بابکی»، کنترل شرایط کار حاملگی و زایمان را از دست خود زنان بیرون آورده، شبکه اشتراکی همدردی میان آنان را زدوده است. «بابکی‌ها» گرچه کارآموزی پزشکی ندیده بودند، گنجینه قابل ملاحظه‌ای از دانش سنتی زایمان و آشنایی با زندگی روستایی داشتند که آنان را قادر به تدارك تشریفات مناسب برای این رویداد می‌کرد، چه برای جشن گرفتن تولد طفل زنده و چه برای تسلی و آرامش خاطر اقوام در صورت مرگ نوزاد. تولد گاهی در حمام خانوادگی صورت می‌گرفت که آبگرم و گرمای زیادی داشت، و یا در شهرها حمامهای عمومی زنان مرکزی بود برای کسب کمک و مشورت در مورد بیماری از بیماریها و دردهای زنان (همانجا، ص ۱۴۷). معمول کردن و تحمیل روشهای علمی مدرن زایمان توسط دولت شوروی در آن زمان چیزی جز پیشرفت تلقی نمی‌شد. تبعیت بلشویکها از «کمونیسم علمی» پایه درکشان از جامعه بود. لیکن امروزه، از يك سو تجربیات تازه‌مان مانند توجه به اکولوژی جهان و پتانسیل تخریبی قدرت هسته‌ای باعث این آگاهی شده که ایده‌های علمی خنثی نیست، و خود محصول فعالیت اجتماعی است؛ و از سوی دیگر جنبش زنان این نظر تازه را به ارمغان آورده که علوم يك سمتگیری مردانه ریشه‌ای دارند. در زمینه باروری و بچه زاییدن، مردانه بودن علم پزشکی بدین معناست که آن شکلی از پراتیک پزشکی توسعه داده شده که خالی از تجربیات زنان بوده، اغلب با مفاهیم تبعیض آمیز و مفروضانه‌ای نسبت به این تجربیات تئوریزه شده است. احترام به پزشکی متمرکز بر بیمارستان در مورد حاملگی و زایمان، استقلال شخصی را از میان برده، زنان را مجبور به انطباق خود با يك روی‌آوری پزشکی که با بینش جنس مذکر تعریف شده می‌کند، حتی اگر پزشکان زن باشند. با وجود آنکه اکثریت پزشکان در شوروی زن هستند، آنان فقط ۱۰ درصد اعضای آکادمی پزشکی و ۲۰ درصد استادان پزشکی را تشکیل می‌دهند (منبع ۲۲، ص ۷۶). بدین ترتیب، مردان با اشغال

مواضع بالارتبة خدمات پزشکی، سیاستها و برخوردها را تحت نفوذ قرار می‌دهند. در شوروی مسئله بیشتر بر سر پراتیک پزشکی مبنی بر بینش جنس مذکر است تا بر سر اعمال آن از جانب مردان، به عنوان نمونه موضع بر پشت خوابیدن برای «فارغ شدن» امر رایجی است - موضع نامناسبی که در اغلب کشورهای جهان از زمان دخالت مردان و طب علمی در کار زایمان باب شده و جای موضع نشسته یا ایستاده را (که در آن نیروی ثقل زمین به بیرون راندن نوزاد کمک می‌کند) گرفته است. پروسه «بستری شدن»، که اعتبارش در غرب از جانب برخی از پزشکان و همه فمینیستها مورد سؤال واقع شده، بر این فرض مبتنی است که زن شخص فعالی مشغول انجام کار تولید مثلی نبوده، بلکه بیمار مفعولی تحت دستورالعملهای دکتر است. در اتحاد شوروی، این پروسه با اخراج کامل خانواده و دوستان زن از زایشگاه استحکام می‌یابد. به علاوه، زن هیچ حق انتخابی درباره روش تسکین درد زایمان ندارد، به طوری که مثلاً اگر احساس کند که آماده استفاده از کاردانی خود است می‌بیند که با زور به او تزریق می‌شود؛ یا اگر آرزوی يك مسکن به دلش نشسته باشد، خواستش رد می‌شود (منبع ۱۲، ص ۱۶۸). کلاً زنان شوروی زایمان را يك تجربه کابوس مانند می‌دانند. باتالووا، در آلماناک فمینیستی «زنان و روسیه» شرایط کار زایمان را چنین توصیف می‌کند: «به وابستگی تام به کسانی که در ابتدا تحقیرشان می‌کردی افتاده بودی - آنان جدول کلمات متقاطع ابلهانه حل می‌کردند - وابستگی به کسانی که بعد شروع به نفرت از آنان کرده بودی - آنان در میان فریادهای پر از وحشت راجع به چیزهای بی‌ربط و راجی می‌کردند. آنان، و فقط آنان، می‌توانستند گریزی به تو تقدیم کنند. ولی گریزی که تو بدان نیاز داشتی در آنان نمی‌یافتی. آنان لاینقطع به تو سوزن می‌زدند و سوزن می‌زدند، تا اینکه بدنت، ارگانیزمت، از اطاعت از تو دست می‌کشید، بدنت تسلیم آنان می‌شد... تشنجات زوزه‌ای را از میان لبانت بیرون می‌راند، ولی تو هیچ چیز را نمی‌توانستی عوض کنی... دائماً در بیم خرد شدن شخصیتت قرار داشتی.» (منبع ۲، ص ۴۵). یکی از زنان مسکو در طی مصاحبه‌ای تجربیاتش را از برخورد پزشکان زن در

زایشگاهها چنین بیان می‌کند: «راستش را بخواهید، باید بگویم که آنها به طرز بدی با مردم رفتار می‌کنند، مثل سگی که توله می‌زاید. همین و بس. آنها زایمان را بدین طریق می‌بینند. و پس از آن چیزهایی پیش می‌آید که اعصاب را خرد می‌کند. آنها همه قواعد خودشان را دارند، یکی می‌آید و این طور می‌گوید، دیگری می‌آید و طور دیگری می‌گوید. همه‌شان بسیار رئیس مآب بوده، دوست دارند دستور بدهند. این خیلی ناگوار است، گویی که ما بچه هستیم... مهم نیست که کارکنان زن هستند - فکر می‌کنم که زنان نباید پزشک باشند، آنها باید در حرفه دیگری کار کرده، پزشکان باید مرد باشند.» (منبع ۱۲، ص ۱۷۲). بدرفتاری پزشکان زن - که نتیجه مستقیم شرایط اسفناک کارشان است، و پیروی‌شان از علم پزشکی مردمحوری که مستلزم سلب مسئولیت و قدرت تصمیمگیری از زنان زانو و به حساب نیاموردن جنبه‌های احساسی و اجتماعی زایمان و مادری است، یکی دیگر از عوامل بازدارنده همدردی بیشتر در میان زنان شوروی است.

سقط جنین

زنان شوروی از آموزش امور جنسی و استفاده از وسائل مؤثر و بی‌خطر پیشگیری از حاملگی محرومند؛ و اکثر ناگزیرند به سقط جنین، آنهم در شرایطی اسفناک، به مثابه وسیله ضد حاملگی متوسل شوند. در سالهای دهه ۱۹۲۰، سقط جنین آزاد به دلیل ناکافی بودن منابع دولت عمدتاً توسط زنان شغادهنده سنتی صورت می‌گرفت، شبکه‌های کمک متقابل میان زنان بدین گونه بقا یافت. پس از تصویب قانون استالینی سال ۱۹۲۶ که سقط جنین را ممنوع کرد، زنان به میزان وسیعی این قانون را با سقط جنین مخفی به مبارزه طلبیده، هم از «بابکی‌ها» و هم از پزشکان تازه کار شوروی، که بسیاری از زن بودند، کمک می‌گرفتند. بالاخره، بالا گرفتن میزان سقط جنین مخفی که سالیانه به مرگ دهها هزار زن منجر می‌شد، باعث شد که پس از مرگ استالین، دولت شوروی آن را قانونی کرده (۱۹۵۵)، برای اولین

بار حق زنان را در تعیین تعداد کودکان بازبشناسد، با وجود مسائل اقتصادی که از میزان پایین زایش ناشی می‌شود، دولت دیگر تغییری در این قانون نداده، عالم به آنکه اگر سقط جنین را غیرقانونی کند، سقط جنین مخفی (که هنوز هم وجود دارد) دوباره در سطحی بسیار وسیع توسط زنان شکل داده خواهد شد، یکی از نتایج تأسف آور این الگوی رویدادها آن است که وضع پیشگیری از حاملگی در اتحاد شوروی بسیار وخیم است. در سالهای دهه ۲۰، روشهای پیشگیری از حاملگی قابل اتکا نبود و برای اکثریت زنان دهقان آن زمان درک واقعیت ملموس حاملگی و انقطاع آن آسانتر می‌نمود، و در میان روشنفکران نیز، فقدان سنت طرفداری از آزادی فردی در پیوند با ترس از اینکه مبادا محدود کردن میزان زادوولد ضدسوسیالیستی باشد کل موضوع را نامحبوب کرد، از آن زمان تا روی کار آمدن گورباچف نیز، زنان به علت ایدئولوژی استبدادی دولت شوروی، قادر به ایجاد تشکل مستقل خود برای دفاع از منافع خویش نبودند، و بنابراین گروههای ذینفوذی که در کشورهای سرمایه‌داری غربی به طور مؤثری برای رواج پیشگیری از حاملگی مبارزه می‌کردند به وجود نیامد.

امروزه، گرچه عموماً مضر بودن اتکا بر سقط جنین و ضرورت ترویج وسایل پیشگیری از حاملگی و حتی ترفیع آموزش امور جنسی پذیرفته شده است، چیزی مانند نوعی بی‌حسی عمدی، نوعی نبود عزم و تصمیم برای عملی کردن این سیاست در فضا موج می‌زند. قرص ضدحاملگی و آی.یو.دی نایاب است و بازار سیاهی برای فروش قرصهای مجارستانی به وجود آمده است، بدین ترتیب، زنان در طول زندگی بارورشان چندین بار به سقط جنین متوسل می‌شوند، پنج یا شش سقط جنین به هیچ وجه غیر عادی نیست، و این گرفتاریهای وخیمی برای سلامت عمومی زن و حاصل زایمانهای بعدی پیش می‌آورد، تاتیانا مامونووا شرایط اسفناک سقط جنین در کلینیکهای شوروی را چنین توصیف می‌کند: «این کلینیکها چیزی جز زنجیره‌های تولید نیستند. در آن واحد چندین زن را بدون بیهوشی سقط جنین می‌کنند. در بعضی از کلینیکهای سقط جنین زنان را به صندلی

می‌بندند. زنان قوی از هوش می‌روند؛ ضربه روحی و جسمی اجتناب ناپذیر است. با این وجود زنانی را می‌شناسم که پانزده بار سقط جنین کرده‌اند.» (منبع ۱۷، ص ۱۰۷). میزان سقط جنین (۷ میلیون در سال ۱۹۸۷) (منبع ۲، ص ۲۲۰)، در نواحی آسیایی شوروی خیلی کمتر از نواحی اروپایی است. دوام و رواج سقط جنین مخفی به دلیل غیرقانونی بودن انقطاع حاملگی نیست، گرچه محدودیت‌هایی وجود دارد که اجازه سقط جنین را بعد از سه ماه اول حاملگی یا شش ماه پس از يك سقط جنین یا زایمان قبلی نمی‌دهد. سقط جنین مخفی، که نسبتش به سقط جنین قانونی ۱۴ به يك است (همانجا، ص ۲۲۱)، بیشتر بازتاب استاندارد پایین مراقبت پزشکی شوروی و شیوع خرده فساد در سراسر جامعه است. این شیوه ضدحاملگی، برخلاف حاملگی و زایمان، همیشه از شبکه‌های حمایت زنان برخوردار بوده، لیکن این شبکه‌ها ماهیت فاسدی دارند؛ زنان سقط جنین مخفی را از خود همان پزشکان و پرستارانی که می‌توانند آن را به طور قانونی انجام دهند می‌خورند، زیرا که پرداخت پول اضافی ضامن معالجه سریع‌تر، رازداری و یا لاقط مراقبت بهتری است. زنان به علت نبود رازداری، ماهیت خوارکننده عمل سقط جنین قانونی در بیمارستان‌های شوروی و اینکه هرگز نمی‌توانند از این مطمئن باشند که بیهوشی برای سقط جنین حتماً صورت بگیرد، با پرداخت پول، علاوه بر خریدن گمنامی، می‌توانند مطمئن شوند از اینکه بیهوشی صورت گرفته، یا حتی آلترناتیو سقط جنین از راه «مکش خلاء» در خلوت مساکن خودشان انجام گیرد (منبع ۱۲، ص ۱۵۲-۲). علاوه بر این دلایل، این نوع سقط جنین به زنانی مربوط می‌شود که حاملگی‌شان از مهلت قانونی گذشته باشد. سقط جنین مخفی اغلب در بیمارستان‌ها، شبها یا آخر هفته، و توسط پزشکان و پرستارهای لایق صورت می‌گیرد. در صورت «کشف» آن، یعنی اگر زن بمیرد یا متحمل «نتایج وخیم دیگری» شود، پزشك به دو یا هشت سال کار تأدیبی محکوم می‌شود (منبع ۲، ۲۲۱). از همدست‌های نالایق نیز استفاده شده، گهگاهی يك سقط جنین ناموفق باعث پخش داستانی ترسناك در مطبوعات و حمله به پزشکان مربوطه می‌شود. این شبکه‌های مخفی سقط جنین منشاء

دیگری از بی اعتمادی میان زنان شوروی شده است؛ میان زنان پزشکی که به علت دستمزد پایین به دنبال روبل هستند و زنان حامله‌ای که به دلایل یاد شده مجبورند به خرده فساد و اضطرابات ناشی از يك عمل غیرقانونی تن دردهند.

میزان پایین جمعیت

زنان شوروی از دهه ۱۹۶۰ به این طرف تمایل چندانی به بچهدار شدن نشان نداده‌اند. حدود ۸۰ درصد جمعیت کنونی شوروی - روسها، اوکرائینیها، بلوروسها، بالتیکیها و گرجیها - اکثراً در خانواده‌های هسته‌ای با يك یا دو بچه زندگی می‌کنند. در شهرهای بزرگ اروپایی، بیش از ۹۰ درصد خانواده‌ها فقط يك یا حداکثر دو کودک می‌خواهند. این میزان پایین زادوولد حتی برای جایگزینی جمعیت فعلی کافی نیست، چه رسد به افزایش جمعیت غیرآسیایی که شدیداً مورد طلب مقامات شوروی است. در جمهوریهای آسیای مرکزی، از سالهای ۱۹۶۰ به این طرف هیچ تغییری در اندازه جمعیت رخ نداده، زنان هنوز به داشتن خانواده‌های خیلی بزرگ تمایل دارند. در آنجا میزان بالای زایش با میزان پایین مرگ و میر هم همراه است. این «انفجار» جمعیت در نواحی سنتی مسلمان‌نشین، به اضافه این واقعیت که مردم آنجا خواهان ترك فرهنگ خویش و مهاجرت به دیگر نواحی شوروی نیستند (ناسیونالیسم اقلیتهای ملی)، به بحران جمعیت شوروی بعدی جدی، سیاسی و حتی نظامی، اضافه کرده، چرا که وزنه عددی و پتانسیل نیروی کار ملیتها و فرهنگهای گوناگون به ضرر برتری‌طلبی و نژادپرستی روسهای سفید در حال تغییر است. از نظر تاریخی، نیروی کار شوروی فراوان بوده، وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته است. لیکن امروزه دو منبع این کالای حیاتی که سنتاً مورد بهره‌برداری دولت بوده است، یعنی نیروی کار زنان و روستائیان، واقعاً به ته رسیده است. شهری شدن افزاینده جوانان روستایی و ورود میزان گسترده‌ای از زنان به اقتصاد دولتی، تأثیر کاهش‌دهنده سنگینی بر منبع دیگر عرضه کار، یعنی بر تولید مثل و

بازتولید جمعیت، گذاشته است. به علت سهم بالای زنان در نیروی کار اجتماعی و خانگی دیگر نمی‌توان آنان را نادیده گرفت. این امر، به اضافه این مطلب که زنان مجبور بوده‌اند رفتار تولیدمثلی‌شان را با مقتضیات این مسئولیتها وفق بدهند، به موقعیتی منجر شده که ادامه حیات نظام شوروی را از طرق سنتی تقریباً غیرممکن کرده است. قدرت دسته‌جمعی زنان شوروی تأثیر خود را به آرامی و بدون سازماندهی باقی گذاشته است. دیگر نمی‌توان آن را نادیده گرفت. بسیاری به درستی علت ریشه‌ای میزان پایین زادوولد را در بار مسئولیت‌های نامعقولی که بر دوش جنس مؤنث گذاشته شده می‌بینند. ولی مسئله رسماً به مثابه معامله خفت‌آور با زنان و عدم برابری زن و مرد در خود دیده نشده، بلکه به مثابه يك مسئله اقتصادی دیده می‌شود. واقعیت آن است که امروزه، يك مادر شوروی خود را تنگدست تر از زنان بی‌فرزند یا مردان می‌یابد، به ویژه در رابطه با استفاده‌ای که می‌تواند از وقت آزادش بکند. مادرانی که بچه‌های كوچك دارند فقط از ۱۰ تا ۱۵ ساعت وقت آزاد در هفته بهره‌مندند (منبع ۱۲، ص ۲۸۹). از سوی دیگر، دستمزدها به کمیت و کیفیت کار اجتماعی وابسته بوده، امنیت اجتماعی فقط تابع طول خدمت و میزان دستمزد است. زنان بی‌فرزند یا تك فرزند، فرصت‌های بیشتری برای بالا بردن استاندارد اشتغالی و افزایش سابقه خدماتی‌شان داشته، در نتیجه نسبت به مادرانی که فرزندان بیشتری بزرگ می‌کنند حقوق بیشتری دریافت کرده، از امنیت مالی بیشتری در سنین پیری برخوردار خواهند شد. این عوامل رفتار تولیدمثلی زنان را در جهت داشتن يك فرزند شکل می‌دهد. رژیم شوروی به علت گزینش دیرینه برخوردارها و سیاست‌های متضاد و خلاف متعارف در مورد زنان، به عبارت دقیق‌تر، با سپردن کارهای کم‌مزد و زیردست اجتماعی به آنان و با حفظ کارهای شاق و برده‌وار خانهداری و بچه‌داری، باعث شده که زنان زیر چنان بار سنگینی قرار بگیرند که دست‌زدن به يك اعتصاب خود به خودی و سراسری بچه‌نژاییدن را تنها راه گریز از این بن‌بست ببابند. حل بن‌بست زنان از راه تقلیل کار تولید مثلی‌شان، به ایجاد بن‌بست جمعیتی دولت شوروی، یکی از دهها عامل

بحران اقتصادی فعلی جامعه، منجر شده است.

سیاست استحکام خانواده و یا پروسترویکای زنان

بحران اقتصادی شوروی، دولت گورباچف را به لیبرالیسم اقتصادی و اصلاحات سیاسی رانده است. ولی قضاوت درباره این اصلاحات سیاسی تماماً بستگی به معنایی دارد که ما به مفهوم سیاسی می‌دهیم. از آنجا که از نظر من هرچه شخصی‌است سیاسی است، با شنیدن اصلاحات سیاسی گورباچف انتظار دارم که اصلاحاتی در زندگی شخصی زنان شوروی صورت بگیرد و یا لااقل به صورت پروژه‌ای مد نظر باشد. ولی می‌بینم که انتظارم توهمی بیش نیست، چرا که گورباچف برای خنثی کردن تأثیرات منفی کاهش جمعیت بر اقتصاد، سیاست تقویت و استحکام خانواده، این جایگاه اساسی ستمکشی و سرکوب و استثمار و به ویژه **تصاحب فردی زنان توسط مردان**، را در چارچوب پروسترویکا فرمولبندی کرده، به اجرای آن می‌کوشد. تاکتیک‌هایی که دولت کنونی در این رابطه اتخاذ کرده کوچکترین تفاوتی با تاکتیک‌های برژنفی سال ۱۹۸۱ به بعد ندارد و عبارت است از تشویق مردم به ازدواج و متأهل باقی ماندن، رایج نکردن وسایل پیشگیری از حاملگی، بهبود و افزایش عرضه کالاها و خدمات مصرفی خانگی، بهبود و افزایش مسکن، مبارزه با اعتیاد مردان به الکل (و اعتیاد تازه پای زنان به الکل) مبارزه با تخلفات نوجوانان، محدود کردن شرکت زنان در کارهای اجتماعی مزدی، کمک مالی بیشتر به مادران، و تبلیغات ایدئولوژیک به منظور مطلوب کردن خانواده سه فرزندی و تقویت هر چه بیشتر کلیشه‌های نقش زن و مرد.

پدیده‌ای که جمعیت شناسان شوروی به مثابه عامل کمک به تنزل میزان زادوولد تفکیک کرده‌اند، میزان افزایش طلاق است، در سطح کشور، از هر سه ازدواج، و در شهرهای بزرگ از هر دو ازدواج، یکی منجر به طلاق می‌شود (منبع ۲۴، ص ۱۲۱)، و اشتیاق زنان به ازدواج مجدد خیلی کمتر از مردان است. يك سوم طلاقها به دنبال

ازدواجهای کوتاه مدت‌تر از يك سال صورت گرفته، و يك سوم دیگر آن طلاق زوجهای است که فقط بين يك تا پنج سال متأهل بوده‌اند (همانجا، ص ۱۲۲)، در نتیجه، احتمال بچه‌دار بودن این زوجها به هنگام طلاق کمتر از ازدواجهای بادوام‌تر است. از میان علل میزان افزایش طلاق می‌توان بالا رفتن توقعات مردم از ازدواج به علت افزایش سطح تحصیلات و پیشرفت اجتماعی، بار و مسئولیت نابرابری زنان در خانه، اعتیاد به الكل و رفتارهای نامناسب ناشی از آن در میان مردان، و بالاخره سستی کلی آداب اجتماعی و جنسی را نام برد. زنان تحصیلکرده تر از مردان بوده، بیشتر از آنان چیز می‌خوانند و بیشتر به تأثر و موزه می‌روند. پیش از ازدواج از نیافتن شريك زندگي‌ای که هم‌شان‌شان باشد می‌نالند، و پس از ازدواج هم اغلب اوقات دچار سرخوردگی می‌شوند. تقاضای طلاق عموماً از جانب آنان صورت می‌گیرد. دولت برای تسهیل ازدواج و ایجاد انگیزه‌های مثبت برای متأهل باقی ماندن، در برخی از شهرهای اروپایی «سرویسهای خانوادگی» از قبیل ادارات ارشاد ازدواج، سرویسهای مشورتی برای مسایل جنسی، کلوبهای «متأهلان جوان»، و کلوبهای ملاقات «مجردین» برپا کرده است. مالیات بر خانواده «كوچك»، برای زوجهای که سال اول زناشویی‌شان را می‌گذرانند لغو شده است، بدین امید که امنیت مالی بیشتر اوایل ازدواج به محکم نگهداشتن آن تا تولید کودکان كمك کند. اقدام دیگر برای متأهل نگهداشتن مردم آن است که در برخی از شهرها به زوجهای جوان بچه‌دار برای گرفتن مسکن دولتی ارجحیت داده می‌شود.

امکان مشکل کردن قوانین فعلی سقط جنین در سطح وسیعی مطرح نشده است. فقط پیشنهادهایی شده مبنی بر آنکه زنان باید، تا آنجا که ممکن است، از خاتمه دادن به اولین حاملگی‌شان منصرف کرده شوند. باب کردن وسایل پیشگیری از حاملگی در متن فعلی از دید مقامات شوروی نابجا و نامناسب به نظر می‌آید. مع هذا، این اعمال کنترل پدرسالاری دولت بر جنسیت و باروری زنان، هم مانع شکوفایی آنان است و هم مانع افزایش جمعیت؛ تا زمانی که فعالیت جنسی از ريسك حاملگی و سقط جنین جدا نشده، زن قادر به برقراری

رابطه‌ای رضایتبخش با شریک زندگی‌اش نخواهد بود؛ معمولاً بعد از داشتن یکی دو بچه از فعالیت جنسی با تمسخر یاد کرده، میزانش را نیز خیلی کاهش می‌دهد. این امر تخصص میان زن و شوهر را تشدید کرده، به نوبه خود به افزایش میزان طلاق و آفت جمعیت کمک می‌کند. در زمینه عرضه خدمات، کالاهای مصرفی خانگی، تعهد دولت شوروی عموماً لفاظی بوده، پیشرفتهایی هم که صورت گرفته اکثراً به شهرهای بزرگ محدود می‌شود. کوشش بسیار کمی برای ارتقاء آگاهی مردان یا اعضای دیگر خانواده در مورد شرکت بیشتر در کارهای خانگی صورت گرفته است. مطبوعات عامه پسند در تلاش به تعریف متفاوت نقش زن و مرد در خانه، دو دل و پدر سرورند، و این کمکی به ترفیع برخوردهای برابرخواهانه نخواهد کرد. به عنوان نمونه، در يك مقاله مطبوعاتی اخیر چنین آمده که درگیرکردن مردان در کارهای خانگی «به زن وقت استراحت و رشد داده، به او کمک می‌کند که جوانی و جذابیتش را حفظ کند، کمک می‌کند که از شاهزاده خانم به دختر خاکسترنشین و از کبوتر به مرغ بدل نشود.» (منبع ۲۴، ص ۱۲۵).

از آنجا که هنوز زوجهای بسیار متعددی به زندگی با پدر و مادرشان ادامه می‌دهند، فراهم کردن مسکن مستقل برای خانواده‌های جوان یکی دیگر از راههای تسهیل زندگی خانوادگی است. خانواده‌های جوان می‌توانند به محض تولد فرزند اول، از وامی برای ساختن خانه یا خریدن آپارتمان استفاده کنند. مقرری ماهیانه بازپرداخت وام، با تولد دومین و سومین فرزند تخفیف می‌یابد (منبع ۱۵، ص ۱۸۸).

اقداماتی هم برای محدود کردن شرکت زنان در کارهای اجتماعی مزدی زیر پوشش آسان کردن شرایط دشوار کارشان صورت گرفته است. به گفته مقامات شوروی، مشاغلی که به روی زنان بسته شده، سخت و طاقت فرسا بوده، سلامت تولیدمثلی آنان را بالقوه به خطر می‌اندازد. این سیاست، چاقوی دو لبه است؛ از آنجا که نه شامل همه کارگران، که تنها شامل زنان می‌شود، می‌تواند برای توجیه پراتیکهای تبعیض آمیز بر علیه آنان به کار رود، به علاوه، توجه قانونی

به سلامت زنان به دیگر مسایل اجتماعی که نیک بود آنان و سلامت تولیدمثلی شان را واقعاً به خطر می اندازد بسط داده نمی شود. مثال بارز این توجه مردسالاری بسیار محدود و انتخابی، فراهم نکردن وسایل مؤثر و بی خطر پیشگیری از حاملگی و راندن زنان به سقط جنین است. این عدم انسجام ثابت می کند که دلیل اصلی محروم کردن زنان از بسیاری از مشاغل نه کمک به حفظ سلامتشان، که بینش سنتی از آنان به مثابه «جنس ضعیف» و جنسی است که کار اصلی اش بچه زاییدن برای ایجاد نیروی کار مزدی و پیشرفت اقتصاد جامعه است. از سوی دیگر بیرون کشیدن تعداد وسیعی از زنان از نیروی کار به منظور بزرگ کردن خانواده های بزرگتر غیرممکن است، چرا که آنان نقشی حیاتی در تداوم اقتصاد بازی می کنند. بدین دلیل است که پیشنهادهایی برای باب کردن کار نیمه وقت و متغیر وقت برای مادران ارائه شده است. گورباچف در ماه فوریه ۱۹۸۶ گفت: «در دوازدهمین برنامه پنجساله، چنین برنامه ریزی شده که، آنجا که به زنان مربوط می شود، استفاده بیشتری از روز کوتاه کار یا هفته کوتاه کار و کار در خانه بشود.» (منبع ۶، ص ۲۲). در حال حاضر فقط یک درصد نیروی کار زنان درگیر چنین طرحی است. ولی مسئله آن است که عملی کردن چنین برنامه ای به معنای یک قدم به عقب برای استقلال زنان است؛ وضع مالی آنان را نامساعدتر کرده، احتمال وابستگی اقتصادی شان را به پدران و شوهران و مردان دیگر بالا برده، به علاوه به مثابه ترمزی در برابر چشم اندازهای ترفیع اجتماعی شان نیز عمل می کند. نه آنکه امکان شرکت کامل و برابر و بلاسanc زنان در اقتصاد مساوی با آزادی آنان باشد، که یکی از شرایط متعدد آن است. شرکت مردان شوروی در کارهای خانه داری و بچه داری کماکان به صورت یک تابوی فرهنگی باقی مانده، در چارچوب برنامه پنجساله فعلی هم هیچ بحثی درباره ایجاد و گسترش کار نیمه وقت برای آنان به منظور آنکه بتوانند سهمی مساوی در خانه به عهده گیرند صورت نگرفته است.

مرخصی مادری طولانی، با حقوق و پاداش ناکافی همراه بوده، کمکی به تشویق زنان به بچه دار شدن نمی کند؛ ولی به هر حال کمکی

است به زنانی که به مخاطره مادرشدن در شوروی دست می‌زنند. يك كمك هزینه كوچك در بستر در زمان حاملگی و يك مرخصی مادری با حقوق به مدت دو ماه پیش و دو ماه پس از زایمان داده می‌شود. مادران شاغل می‌توانند يك مرخصی یکساله با دریافت نصف حقوق برای نگهداری از کودکشان بگیرند، با حق گرفتن يك اضافه مرخصی شش ماهه بدون حقوق (منبع ۲۴، ص ۱۲۵). این مرخصی اجباری نیست، ولی با در نظر گرفتن فشارهایی که مادران در حال حاضر با آن مواجه‌اند، احتمالاً بسیاری از آنان از آن استفاده می‌کنند. باز هم هیچ اشاره‌ای به باب کردن مرخصی پدری نشده است؛ چنین اهمالی از موضع رسمی دولت شوروی که بچه بزرگ کردن را مسئولیت انحصاری زن می‌داند ناشی می‌شود. مادران مجرد، تا زمانی که کودکشان به سن ۱۲ سالگی برسد، حق دریافت كمك هزینه بسیار کمی در ماه دارند که فقط كفاف يك هفته خرج مادر و فرزند را می‌دهد (منبع ۲۰، ص بیست و دو). از سال ۱۹۸۱ به این طرف، به همه مادران برای تولد فرزند اول يك مبلغ در بستر ۵۰ روبلی و برای تولد فرزندان دوم و سوم يك مبلغ ۱۰۰ روبلی پرداخت می‌شود. ولی میزان پرداخت برای فرزندان چهارم و بعدی (به ترتیب ۶۵ و ۸۵ روبل) اضافه نشده، عمداً کمتر از مبلغی است که برای تولد دومین و سومین فرزند پرداخت می‌شود (منبع ۲۴، ص ۱۲۶). این به روشنی تلاشی است برای تشویق زنان روسی به بازتولید مطلوب جمعیت اروپایی - یعنی هدایت میزان زادوولد در مسیر خانواده سه فرزند در عین کتمان تبعیض نژادی بر علیه مردم پر فرزند قفقاز و آسیای مرکزی. معهذا، با در نظر گرفتن میزان پایین پرداختها، به نظر نمی‌رسد که این مبالغ از لحاظ تحت تأثیر قرار دادن میزان زادوولد کافی باشد.

رسانه‌های عمومی روسیه کار ایدئولوژیک مطلوب کردن خانواده سه فرزند و تقویت کلیشه‌های مردسالاری نقش زن و مرد را چندین سال است که به عهده گرفته‌اند. مطبوعات عامه پسند نواحی اروپایی از خانواده سه فرزند شدیداً طرفداری کرده، سیلی از مقالات مجنی بر عدم مطلوبیت داشتن تنها يك فرزند به چاپ می‌رسانند. بنا به این مقالات خانواده تك فرزند هم برای رشد شخصیت كودك مسئله

ایجاد می‌کند - بچه فرد خودخواهی از آب در خواهد آمد - و هم برای روابط خانوادگی موزون - والدین به عشق به بچه‌شان وابسته می‌شوند، بچه بیشتر داشتن به یکپارچگی خانواده کمک می‌کند، و از این قبیل. همچنین تلاش فراوانی برای ترفیع و استحکام خانواده به مثابه «سلول بنیادی» جامعه و تقویت نقشها و رفتار سنتی صورت می‌گیرد. طرز تفکر رسمی شوروی پنداره‌ای بسیار انعطاف ناپذیر و سنتی درباره آنچه که شخصیت زن باید باشد دارد. به عنوان مثال، گفته می‌شود که: «زن فقط موقعی ارزش و ماهیتش را نشان می‌دهد که پا به پای شرکت در تولید و فعالیتهای اجتماعی-سیاسی، نقش اجتماعی‌اش را در خانواده که با شخصیت ویژه جنسش در پیوند است تکمیل کند. اگر زن از کارکردهای خانوادگی‌اش، و به ویژه از کارکرد مادری، سر باز زند، سرشت و ساختمان شخصیتش ناکامل خواهد بود.» (منبع ۲۴، ص ۱۲۸). این کوشش بر استحکام بخشیدن به کلیشه‌های سنتی نقش زن و مرد به مردان نیز بسط داده می‌شود. در مطبوعات عامه پسند، هشدارهایی درباره خطر به اصطلاح «زنانه شدن» مردان، که اغلب تقصیر آن را به گردن استیلای زنان معلم بر پسرچگان می‌اندازند، داده می‌شود. به والدین توصیه می‌شود که گرایشات «زنانه» را در پسران از سنین پایین خنثی کنند. در واقع، بحث نقش زن و مرد در شوروی به «برابری و نه شباهت»، به مثابه فرمول مقام نسبی زن و مرد، تکیه می‌کند. این روی‌آوری با تکیه بر ذاتی بودن کار خانگی و پرورش کودکان نزد زنان، به‌طور مؤثر در خدمت توجیه نابرابری نقش اجتماعی زن و مرد به کار می‌رود. در پس آن، به روشنی يك جبرگرایی بیولوژیک مردسالاری قرار دارد. در مصاحبه‌ای که مگی مك اندرو با یکی از نمایندگان کمیته زنان شوروی انجام داد این نماینده چنین توضیح می‌داد که اتحاد شوروی دیگر از مرحله‌ای که در آن برابری زن و مرد به معنای یکسان بودن آنها بوده گذشته است؛ زنان شوروی دیگر نیازی ندارند که مانند زمان جنگ جهانی دوم، به منظور گرداندن اقتصاد جامعه، با نقشها و برخوردهای مردانه خود را «قوی و زمخت» کرده، اثبات کنند که همانند مردان هستند؛ اینك زنان به علت زمینه برابری قانونی می‌توانند

بگذارند این تفاوتها بروز کرده، زنانه تر بشوند. مگی مك اندرو میگوید: «در اینجا رفتن به عمق تعریف زنانگی مشکل بود، لیکن این کلیشهای آشنا بوده، کلماتی مانند «احساساتی»، «لطیف»، «غمخوار» را به مثابه صفات طبیعی زنان در برمیگرفت و به همان اندازه شامل نیاز طبیعی زن به علاقمندی به ظاهرش، به عطر و لوازم آرایش و به جذاب کردن خود برای مردان نیز میشد.» (منبع ۲۱، ص ۹۵).

جمله «زن زن است» مکرراً در هر بحث مربوط به نقشهای زن و مرد ظاهر میشود. گفتارها اشاره بر آن دارند که بیولوژی زن خصلتها و استعدادها و حتی سرنوشت او را به طریقتی تغییر ناپذیر آفریده، کارکرد مادری زن عمدهترین عامل تعیین کننده زندگی او است (همانجا). این نوع تبلیغات، در آسیای مرکزی شوروی که طلاق نادر بوده، میزان زادوولد خیلی زیاد تلقی میشود، غایب است. رسانه‌های عامه پسند این نواحی عموماً دربارهٔ مسایل جمعیتی سکوت کردن، در عوض، توجه زیادی به تشویق زنان به کار در بیرون از خانه، به کسب مهارت و پشت کردن به برخوردهای فرهنگی و مذهبی محیط خانوادگی‌شان مبذول میدارند. این تفاوت در کار ایدئولوژیک در دو فرهنگ يك رژيم واحد سیاسی، نشاندهندهٔ دورویی مقامات در ابراز علاقهٔ پدرسرورانه و ظاهری‌شان نسبت به رفاه روانی زنان است. دیگر شکی نیست که وقتی به قالببندی ارزشها و برخوردها می‌رسیم، نیازهای دولت شوروی - و در اینجا نیاز به کنترل باروری زنان - بر شکوفایی آنان اولویت دارد.

پروسترویکای زنان، اصلاح بحران جمعیت شوروی از راه بچه زاییدنهاى بیشتر است. دولت گورباچف برای متقاعد کردن زنان به این کار، همه نوع کنترل بر جنسیت و باروری آنان اعمال می‌کند. امتناع سرسخت رژیم از ساختن قرصهای ضد حاملگی و بهبود شرایط وحشتناك «سلاخ خانه»های سقط جنین کنترلی است مستقیم که با کنترل غیرمستقیم بر روانشناسی زنان تکمیل میشود: **اشامهٔ بیولوژیسم، خانواده طلبی و کلیشه‌های زنانگی و مردانگی.** تعریف گورباچف از ویژگی زنان به مثابه مادر و اداره کنندهٔ امور کانون خانواده و ارتباطی که میان کم دوامی پیوندهای خانوادگی و

ضرورت بازگشت زنان به **مأموریت مرداناً زنانه‌شان** برقرار می‌کند، ماهیت اصلاحات پدرسالاری او را در مورد موقعیت زنان شوروی روشن می‌کند، این اولین بار نیست که اصلاحات آزادیخواهانه يك جنبش یا رژیم سیاسی در قلمروی عمومی با تلاش به استحکام خانواده و اشاعه عقب افتاده‌ترین مفاهیم و تصاویر و روابط زن و مرد در قلمروی خصوصی صورت می‌گیرد.

و گلاسنوست زنان؟

امروزه، زن مدرن شوروی فریفته تصاویر زن «زنانه» است، تشنه ظرافت و زیبایی در لباس و نمایش دادن خود است، يك آپارتمان راحت، يك قفسه پر از خوراك، و شوهر و بچه‌هایی که در رشته‌های خود به موفقیت می‌رسند - اینها ایده‌آل اوست. در این میان، فمینیسم، حتی نوع پرولتری سالهای دهه ۱۹۲۰ آن، رسماً بورژوایی تلقی شده، خود کلمه فمینیست تحقیرآمیز است، در حین اینکه «مسئله زن» که استالین ادعای حل بودن آن را داشت، هنوز هم در رسانه‌های رسمی ظاهر نمی‌شود. خود زنان شوروی نیز تصور دوگانه‌ای از پایگاهشان در جامعه دارند؛ از يك سو ادعا دارند که کاملاً با مردان برابرند، و از سوی دیگر صریحاً تکرار می‌کنند که از تعلق داشتن به «جنس دوم» در جامعه مردسالاری شوروی رنج می‌برند. این بینش اسکیزوئید از واقعیت، احتمالاً از دو افسانه، که هم بخشی از ایدئولوژی رسمی است و هم مورد قبول خودشان است، ناشی می‌شود؛ یکی افسانه برابری زن و مرد شوروی است، و دیگری افسانه نیاز زنان به «زنانه» بودن، ایدئولوژی برابری که در شوروی رایج است بر پایه تفکر بیولوژیک قرار دارد. جامعه‌شناسان و متخصصین مسایل زنان معتقدند که مطالبه برابری باید تفاوت‌های اساسی میان زن و مرد را در نظر بگیرد. به عبارت روشن‌تر، زنان نه تنها از نظر بدنی ضعیف‌تر از مردانند، که خصوصیات روانی دارند که آنان را برای برخی تکالیف مناسب‌تر و برای برخی دیگر نامناسب می‌کند. افسانه برابری زن و مرد شوروی باعث می‌شود که وقتی زنان

با تبعیضات جنسی مواجهند، به حالت انفعال بیفتند، انفعالی که به نوبه خود با افسانه زنانگی تقویت می‌شود (منبع ۱۱، ص ۱۸۶-۱۹۰). بیولوژیسم ایدئولوژی رسمی و عام پسند از مهمترین عوامل بازدارنده زنان به اندیشیدن راجع به شرایط واقعی زندگی‌شان، تحلیل و فرمولبندی آن، و تبدیل شکایات خصوصی فعلی به اعتراضات و مطالبات جمعی است. در میان همه این پیچیدگیها، وجود پیشداوریها و برخوردهای تخاصم آمیز و زن‌ستیزانه میان خود زنان شوروی قوز بالا قوز شده است، به دلیل کمبود بخش خدمات و مسئولیت زنان در خرید مایحتاج، این زنانند که برای دستیابی به کالاها و منابع نادر دست به یقه یکدیگر می‌شوند، به علاوه، در این سو و آن سوی مغازه خواروبار فروشی، و در زایمانهای بدون بیهوشی و سقط جنینهای شقاوت آمیز زن با زن مواجه است و ناامیدیها و محرومیت‌هایی که این برخوردها در بردارد به بهبود عقیده زنان درباره جنس خودشان کمک نمی‌کند. خود زنان اغلب بیش از همه می‌گویند که زنان سخن‌چین بوده، دائماً به فکر چیزهای بی‌اهمیتند، و کمتر از مردان قادر به تفکر عقلانی و عمل مؤثر هستند.

موقعیت اجتماعی-روانی زنان شوروی نشان می‌دهد که مدتی طول خواهد کشید تا آنان از خواب سیاسی بیدار شده، کاری برای تغییر وضعشان بکنند. در آغاز احتمال دارد که عده‌ای از زنان به دنبال طرح پرسترویکا به آشپزخانه‌ها بازگردند و به کار نیمه وقت مزدی اکتفا کنند. ولی بعید به نظر می‌رسد که اکثریت زنان شوروی که علی‌رغم شرایط بد کار، به استقلال و امنیت مالی عادت کرده‌اند و حس هویت و شایستگی‌شان را بیشتر از کار اجتماعی کسب می‌کنند تا از کار خانگی، بخواهند خود را منفعلانه وقف «مأموریت صرفاً زنانه‌شان» بکنند. از سوی دیگر، سنگینی کار خانگی تاکنون عامل تعیین‌کننده امتناع سرسخت زنان از بچه‌دار شدن و حفظ یا افزایش میزان جمعیت بوده و هست. در نتیجه، در حال حاضر، آنچه که زنان شوروی ضرورتش را شدیداً احساس می‌کنند، عرضه بیشتر خدمات و لوازم و کالاهای مرغوب خانه‌داری و بچه‌داری از يك سو و شرکت مساوی مردان در این کارها از سوی دیگر است. و گورباچف نیز تنها

از راه تکیه بر صنایع سبك مصرفی، به جای صنایع سنگین، و تشویق مردان به خانه‌داری و بچه‌داری، به جای استحکام ایدئولوژیک کلیشه «مردانگی» در مغز آنان، و در نتیجه از راه سبك کردن قابل ملاحظه بار کار خانگی زنان است که می‌تواند آنان را به بچه خواستن ترغیب کند. ولی این استراتژی احتمالاً به نوبه خود نه باعث سازگاری زنان با وضع موجود، که باعث ناراضایتی بیشتر آنان خواهد شد؛ بر طبق پژوهشی که توسط الیزابت کلیتون و جیمز میلر صورت گرفته، در حال حاضر زنان شوروی با علم به پایین‌تر بودن استاندارد زندگی‌شان و با همه ناراضایتی‌های‌شان، در مقایسه با مردان هم از مراقبت بهداشتی راضی‌ترند و هم از مشاغلشان. فرضیه مارگرت فاین-دیویس و دیویس (منبع ۹)، آن است که زنانی که درآمدی کمتر و رتبه‌ای پایین‌تر از مردان دارند (یعنی اکثریت زنان شوروی)، چون بی‌قدرتی نسبی‌شان در جامعه توقعات آنان را محدود می‌کند، از مراقبت بهداشتی راضی‌ترند. نتیجه این فرضیه این است که چنانچه رتبه و دستمزد زنان بهبود یابد از مراقبت بهداشتی ناراضی‌تر می‌شوند و با سبك‌تر شدن بار کار خانگی و با بالاتر رفتن رتبه‌شان، که به دنبال فراغت بیشتر از کار خانگی امکان پذیر خواهد شد، زیان آورتر و ناراضی‌تر خواهند شد (منبع ۵، ص ۵۲). در نتیجه، به نظر می‌رسد که در تحلیل نهایی، این نوع کنش و واکنش‌های میان زنان و طرح پرسترویکا است که امکان پدیدار شدن اعتراضات و مطالبات جمعی آنان را در متن گلاسنوست فراهم خواهد کرد. ولی نباید در این نوع حدس زدن‌ها زیاد پیش رفت. هنوز نه از تشویق مردان به خانه‌دار شدن و تکیه دولت بر صنایع سبك و مصرفی خبری هست و نه از يك گلاسنوست واقعی. آزادی مطبوعات که هنوز وجود ندارد هیچ، به نظر می‌رسد منظور گورباچف از آزادی بیان فقط آزادی بیان آن چیزهایی است که با افکار خود او وفق می‌دهد. مثال این نوع محدودیتها، گذشته از سرکوب اعتراضات و مطالبات اقلیتهای ملی، بدنام کردن زنی مانند نینا آندره اوا، يك معلم شیمی است به خاطر انتقادش از گلاسنوست به مثابه وسیله‌ای برای حمله به دوران استالین بدون درك واقعی از استالینیسم که می‌باید مردمی را که از آن حمایت

کرده، سود می‌بردند و بدون آنان رژیم نمی‌توانست به کارکردش ادامه دهد به حساب آورد. فحاشیهای زن‌ستیزانه جنسی امثل «مادام فاحشه‌خانه» در تلویزیون نسبت به زنانی چون آندره اوا که نگرشی عمیق به گلاسنوست دارند، خیلی چیزها راجع به گلاسنوست زنان و آنچه که به خاطر بیان آزادانه افکارشان نصیبشان خواهد شد به ما می‌گوید (منبع ۲۵، ص ۱۲). رژیم گورباچف مشوق يك نوع گلاسنوست مردسالاری برای زنان است که بر پنداره «مأموریت صرفاً زنانه»، «کیش زنانگی» و تقلید از مصرف گرایی بدن زن و لوازم آرایش در غرب تکیه دارد؛ بازدید پرهیاهوی رئیس‌ا گورباچف از مؤسسه زیبایی استه‌لودر در آمریکا، مسابقات زیبایی در سراسر شوروی، و عکسهای پورنوگرافیک فلان زن شوروی در مجله پلی بوی، جهتیابی فعلی گلاسنوست زنان را تشکیل می‌دهد، باید صبر کرد و دید موج دوم فمینیستی در شوروی چگونه و با چه محتوایی از قلب همه این تناقضها و پیچیدگیها و دوگانگیها برخواهد آمد.

سونرال، مه ۱۹۸۹

یادداشتها

۱- لغت گلاسنوست بد ترجمه شده است. glasnost از ریشه روسی golos به معنای صدای‌آید وخیلی بیشتر به معنای «با صدای بلندسخن گفتن» و «اطلاعات دادن» است تا گشایش، و بازگشایش، در روسی قدیم نیز glass به معنای صدا است.

۲- سامیزدات samizdat در زبان روسی به معنای تحت‌اللفظی ویراسته‌شده توسط خود، به مجموعه نشریات زیرزمینی که در شوروی منتشر می‌شود اطلاق می‌شود، نشریاتی که معمولاً توسط خوانندگان متوالی ماشین و دوباره پخش می‌شود.

۲- حمل و زایمان را از زمره کارهای اجتماعی ویژه زنان می دانم، و کار تولید مثلی می خوانم. کار تولیدمثلی حمل و زایمان، همانند کارهای یدی و فکری، به مثابه واسطه میان طبیعت و اجتماع بشری عمل می کند؛ در چارچوب روابط اجتماعی مشخص صورت می گیرد؛ و بالاخره متضمن تداوم بیولوژیک و تاریخی-اجتماعی نوع بشر است. کار حمل و زایمان یکی از مبانی آگاهی مادری را نیز تشکیل داده، شرکت زن را در تداوم نوع بشر تصدیق می کند. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به کتاب **پدریت هابس**، آزاده آزاد، ۱۹۸۴، مونرآل، ص ۲۲-۴۶ و ص ۱۱۵-۱۲۷.

۴- شکی در این نیست که صنایع سنگین اساس پیشرفت اقتصادی و صنعتی يك جامعه را تشکیل می دهد. ولی در شوروی، این بنیان پس از دوران استالین تا به امروز دیگر کاملاً مستقر شده، و آنچه که در طی این مدت نسبتاً طولانی مانع پیشرفت صنایع سبك و مصرفی (منجمه لوازم و خدمات خانه داری و بچه داری، وسایل پیشگیری از حاملگی و غیره) بوده، مسئله اولویتهای اقتصادی است که تماماً از جانب مردان و در رابطه با اهداف مردسالاری شان تعیین شده است. ناچیز و ثانوی شمردن کارهای خانه داری و بچه داری که سنتاً بر زنان تحمیل شده و بی علاقهی نسبت به صنایع سبك و مصرفی که متضمن تسهیل این نوع کارهای به اصطلاح زنانه و رفاه فردی مردم به طور کلی است، و همچنین رقابت جویی و توسعه طلبی نظامی-سیاسی و فضائی دولت شوروی ماهیتی کاملاً مردسالاری داشته، مستلزم تکیه بر صنایع سنگین و فضایی و نظامی است. تکیه بر صنایع سبك و مصرفی در جوامع سرمایه داری پیشرفته از منطق کالایی و سودجویانه این جوامع ناشی شده و از هیچ نوع ایدئولوژی تساوی طلبانه ای برنمی خیزد. به عبارت دیگر، «هر گردی گردو نیست».

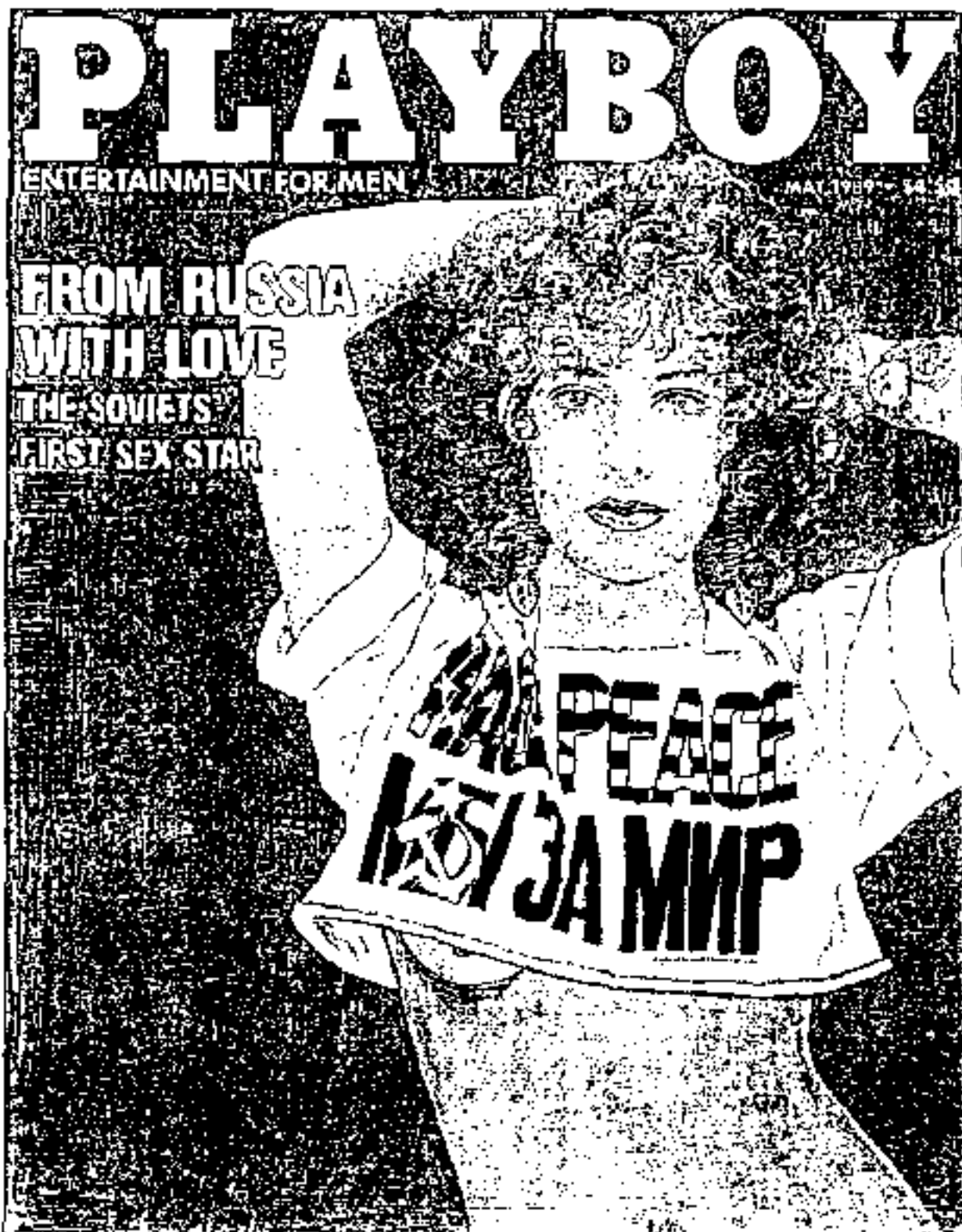
۵- جنس‌گونه‌گی gender به معنای پیش تصورات تحمیلی خصوصیتی است که زنان و مردان باید در جسمیات، روانشناسی و رفتارشان متفاوت باشند.

منابع

1. Allott, Susan, 1985, "Soviet Rural Women: Employment and Family Life," in Barbara Holland (ed.), **Soviet Sisterhood**, Fourth Estate, London, pp. 177-206.
2. Bachkatov, Nina and Andrew Wilson, 1988, **Les enfants de Gorbatchev**, Calmann-Levy, Paris.
3. Batalova, R., 1980, "Accoucher dans le monde des hommes," dans Le collectif de redaction de l'Almanach, **Femmes et Russie 1980** (1er no. de l'Almanach Femmes et Russie), Editions des femmes, Paris, pp. 45-52.
4. Browning, Genia, 1985, "Soviet Politics--Where are the Women?," in B. Holland (ed.), op. cit., pp. 207-236.
5. Clayton, Elizabeth and James R. Millar, 1987, "Quality of Life: Subjective Measures of Relative Satisfaction," in James R. Millar (ed.), **Politics, Work, and Daily Life in the USSR**, Cambridge University Press, Cambridge, pp.31-57.
6. **Current Digest of the Soviet Press**, 1986, vol. 38, no. 8.
7. d'Eaubonne, Françoise, 1988, **La femme russe**, Editions Encre, Paris.
8. Duhamel, Luc, 1988, **Le systeme politique de l'Union Sovietique**, Quebec/Amerique, Montreal.
9. Fine-Davis, Margaret, and E. E. Davis, 1982, "Predictors of Satisfaction With Environmental Quality in Eight European Countries," **Social Indicators Research**, vol. 11, pp. 341-62.
10. Gorbachev, Mikhail, 1987, **Perestroika: New Thinking for Our Country and the World**, Harper & Row, New York.

11. Hansson, Carola and Karin Liden, 1983, **Moscow Women**, Pantheon Books, New York.
12. Holland, Barbara & Teresa McKevitt, 1985, "Maternity Care in the Soviet Union," in B. Holland (ed.), *Op. cit.*, pp. 145-176.
13. Kiseleva, G., 1982, "The Position of Women and Demographic Policy," in Gail Warshofsky Lapidus (ed.), **Women, Work, and Family in the Soviet Union**, M.E. Sharpe, New York, pp. 282-295.
14. Koulikova, L., 1989, "La perestroika et les conseils des femmes," in **La femme soviétique** (Revue illustree), no. 1, Janvier.
15. Lavigne, Marie & Basile Kerblay, 1985, **Les soviétiques des années '80**, Armand Colin, Paris.
16. Maltseva, Natasha, 1984, "The Other Side of the Coin," in T. Mamonova (ed.), **Women and Russia: Feminist Writings from the Soviet Union**, Beacon Press, pp. 111-116.
17. Mamonova, Tatyana (ed.) 1984, **Women and Russia: Feminist Writings from the Soviet Union**, Beacon Press, Boston.
18. Mamonova, Tatyana, 1980, "La nouvelle chasse aux sorcières," dans Des femmes de Leningrad et d'autres villes, **Des femmes russes** (2ième no. de l'Almanach Femmes et Russie), Edition des femmes, Paris, pp. 29-39.
19. **Maria**, Journal of the Russian Independent Religious Club "Maria," 1982, Leningrad-Frankfurt, p. 101.
20. McAndrew, Maggie & Jo Peers, 1981, **The New Soviet Woman--Model or Myth?**, CHANGE International Report, London.
21. McAndrew, Maggie, 1985, "Women's Magazines in the Soviet Union," in B. Holland (ed.), *op. cit.*, pp. 78-115.

22. Navarro, V., 1977, **Social Security and Medicine in the USSR**, Lexington Books, Toronto.
23. Oulianova, Marina, 1980, "Le mouvement des femme est beaucoup plus large que le mouvement dissident, parce qu'il va plus loin," dans Le collectif de redaction de l'Almanach, **Femmes et Russie 1980** (1er no.), Editions des femmes, Paris, pp. 141-160.
24. Peers, Jo, 1985, "Workers by Hand and Womb: Soviet Women and the Demographic Crisis," in B. Holland (ed.), op. cit., pp. 116-144.
25. Rimmel, Lesley A., "Whose Glasnost?," in **The Women's Review of Books**, vol. 6, no. 8, May 1989.
26. Stern, Mikhail, 1979, **La vie sexuelle en URSS**, Albin Michel, Paris.





در تیرماه ۱۳۶۹ حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس
جمهور، در ملاقات با جمعی از زنان ایرانی سخنرانی مفصلی در مورد
نقش زنان در جمهوری اسلامی ایراد کرد. متن کامل این سخنرانی را،
که در شماره ۱۲۷۲، ۲۲ تیرماه ۱۳۶۹، در نشریه "زن روز" به
چاپ رسیده بود، در قسمت آرشیو این شماره بازچاپ می کنیم.

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی،
رئیس جمهوری محترم کشورمان
هفته گذشته در دیدار با گروهی از
بانوان طلبه و ورزشکار و خانواده‌های
عزیز شهید، بیانات جالب و
ارزشمندی داشتند که خبر آن را در
شماره گذشته مجله زن روز خواندید.
این هفته، متن کامل سخنرانی ایشان
را به نظرتان می‌رسانیم. امید که این
دیدگاه و اینگونه نظرات، بطور جدی
دستورالعمل مسئولین و مردم ما در
برخورد با مسائل زنان باشد.

رئیس جمهور:

قطع رابطه زنان با اجتماع و زندگی در محدوده حرم، یک عادت اشرافی است

● خشکه مقدسهای ما، آقایان سنتی نمی‌گویند
چرا خانمها در مزرعه برنج با آن حالت خمیده و
مشکل، بچه به پشت یا بچه در رحم کار می‌کنند؟
اما حالا همین خانم اگر در اداره کار کند، ممکن
است آنها برایشان سنگین باشد.

● خانمها باید مسابقات ورزشی داشته باشند.
وقتی چند خانم می‌خواستند به چین بروند،
بعضی از مطبوعات هياهو کردند، براساس سنت!
کی گفته خانمها نروند چین و در تیراندازی
شرکت نکنند؟

● من فکر می‌کنم یکی از ضربه‌هایی که به
خانمها می‌خورد، مستقیماً از طریق محدود
خانمهای بی‌سندوباری است که در جامعه ما
هستند.